

تاریخ جامع بهائیت

نویسنده: دکتر افراسیابی

قسمت سوم

انتشارات: مهر فام

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahaismiran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه اینترنتی (بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism1@yahoo.com

فهرست

۵.....	فصل هفتم
۵.....	بخش اول : پاره ای از گفتارها و اصول باب
۶.....	باب فرمان کتاب سوزی می دهد
۱۵.....	پاره ای از احکام باب به تفصیل:
۱۵.....	احکام ارث
۱۶.....	در مورد حجاب و زن
۱۹.....	احکام نجاسات:
۲۱.....	حلال بودن رباخواری
۲۲.....	کیفیت نماز خواندن
۲۳.....	احکام مناسک حج:
۲۶.....	حکم باب به تحریم مسکرات
۲۶.....	دستور باب به محو کتب دیگران
۲۷.....	چگونگی گاه شماری در آئین باب و بهاء
۲۸.....	نام ماه های تقویم باب
۳۰.....	فصل هفتم
۳۰.....	بخش دوم : نوشتارهای باب
۳۹.....	فصل هشتم
۳۹.....	وقایع بعد از کشته شدن باب
۳۹.....	حوادث نیریز
۴۵.....	توطئه بابیان برای کشتن امیر کبیر
۵۲.....	فصل نهم
۵۲.....	بابیگری بعد از باب
۵۲.....	من یظهر الله
۵۴.....	صبح ازل اولین جانشین باب
۵۸.....	چگونگی تبعید بابیان به بغداد، نخستین جای پای بیگانگان

- عاقبت میرزا یحیی (صبح ازل) و ازلیان: ۶۱
- تبعید به عکا ۶۱
- فصل دهم ۶۶
- تبعید بابیان از بغداد به اسلان بول و اردنه ۶۶
- عبدالبهها و غضن ۶۷

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

فصل هفتم

بخش اول: پاره‌ای از گفتارها و اصول باب

باب به این گفته خود نسخ قرآن و احکام آن را واجب قرارداده، متن معرب گفته باب چنین است (ترجمه معرب آن).
 « هر کس بر شریعت قرآن بوده تا شب قیامت ناجی می باشد» یعنی از روز ساعت و آن ساعت دو یازده دقیقه از غروب خورشید روز چهارم و اول شب پنجم ماه جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری است؛ زیرا در آن وقت ابتدای اظهار امر باب و اعلان دعوت وی بوده است و مقصود از بعث وحشر و نشر قیام وی به دعوت خود می باشد بنابراین هر کس از این تاریخ از اطاعت او امر او سرپیچی کند و گفته های او را نپذیرد محکوم به فسق و عصیان خواهد بود و کسی که با او مخالفت کند کافر جاهد و خونش هدر است، نهایت ملاقات خداوند، ملاقات باب است و آن برزخ مذکور در قرآن است؛ زیرا آن بین موسی و عیسی و محمد است نه آنچه مسلمین می گویند^۱ مرگ کنایه فنا در لقاء باب می باشد، تمام موجودات به تکلم باب آفریده شدند، گفته هیچ ممکنی مانند گفته باب نیست؛ زیرا تمام اشیاء به گفته شجره حقیقت (یعنی باب) آفریده شده



ومی شود چنان که در « بیان » مذکور است، باب مبدا ظهور همه اشیاء است نارونور همیشه دور کلام اومی گردند.

می گویند: چنان چه محمد افضل از عیسی می باشد پس بیان او نیز افضل از قرآن است و می گویند: افا!
 پس اف بر مسلمین و مومنین که در انتظار قائم منتظر از آل محمدند و هنگامی که او را در خواب ببینند افتخار می کنند ولی او را به دست خودشان در کوه (یعنی قلعه چهریق در ماکو) زندانی می کنند و این یک معنی از معانی گفته محمد است که درباره من می گوید (فیه سنه من یوسف بیاع و یشتی) ترجمه: در اوستنی از یوسف می باشد که خرید و فروش می شود.^۲

^۱ معلوم نیست چگونه باب میان موسی و عیسی و محمد بوده! خوانندگان گرامی باید ببخشید از این گونه عبارات نامفهوم در بیانات باب فراوان است.
^۲ معلوم نیست باب این حدیث را از کجا نقل کرده و چگونه باب مانند یوسف خرید و فروش شده است.

باب فرمان کتاب سوزی می دهد

باب تعلیم و تعلم و تدریس تمام علوم و کتب را غیر از کتاب های خودش حرام کرده است چنان که بدین مطلب گواهی می دهد آن چه میرزا حسینعلی بها! در کتاب اقدس خود در صفحه ۲۲ ذکر نموده است. متن عبارت وی چنین است:

« خداوند شما را از آن چه در بیان نازل شده که باید همه کتاب هارا فانی و نابود سازید معاف فرمود و ما اکنون به شما اجازه می دهیم که آن علوم را که به حال شما مفید باشد بخوانید نه چیزی که منتهی به مجادله در کلام شود و این از برای شما بهتر است اگر معرفت داشته باشید.»

به این جهت بود که مومنین به باب در زمان او و بعد از او قرآن و جمیع کتب علمی را از فقه و غیر آن می سوزانیدند و به خواندن کتب باب اکتفا می کردند تا بهاء قیام کرد و حکم باب را نسخ نمود چنان که سابقا گذشت.

پس باب موضوع ازدواج را محدود نمود و فقط آن را مشروط به رضای زوجین قرار داد و رضایت ولی یا وکیل و شهود

در مورد اولیاء را معتبر ندانست ولی بهاء این حکم را نیز فسخ کرد. متن عبارت

اقدس اینست:

۳
إلا ایاک وما یزلی من کتاب الإعلیک ذلک تقدیر
المهیمن العزوب واما البیان حجتنا علی کل شیء یعین
عن آیاتہ کل المألون ذلک کل آیاتنا من قبل وبعده
مثل ما انک انت حیث کل حجتنا ندخل من نشاؤنی
جات قدس عظیم ذلک مانبدء فی کل ظهور من
الامر لمن لدنا انالنا حکمین ومانبدء من دین الا
لمایبدع من بعد وعدا علینا انالنا علی کل تاهرب
وانا قد جعلنا ابواب ذلک الیمن عدد کل شیء مثل
عدا الحول لکل یوم بابا لیدخل کل شیء فی جنته
الاعلی ولیکون فی کل عدد واحد فی ذکر حرف من
حروف الالوی هه رب السموات ورب الارض
کل شیء رب ما یرى وکل شیء رب العالمین وانا قد
فرضنا فی باب الالوی
ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو رب
کل شیء وان مادونه خلق له وکل له عابدون وان
ذات حروف السبع باب الله لکن فی ملکوت السموات
والارض وما بینهما کل آیات الله من عند یرتد
ثم فی کل باب ذکر اسم حجت من لدنا و ذکر احد من رتب

ازدواج در کتاب بیان به رضایت طرفین محدود گشته و چون ما می

خواهیم دوستی و اتحاد عباد برقرار باشد؛ آن را بعد از رضای طرفین

مشروط به اذن پدر و مادر قرار دادیم تا کینه و عداوتی میان مردم حاصل

نشود، ما مقاصد دیگری هم در این حکم داریم و این کار مطابق قضا واقع

شد.

پس از آن خراب کردن جمیع بقاع و مزارهای گذشتگان از انبیاء و

مرسلین و اوصیاء آنها وهم چنین خانه کعبه و قبر پیغمبر و قبور سایر ائمه و

مشاهیر اسلام را واجب کرد و حکم داد که آنها باید طوری خراب شود که سنگی بر روی سنگی و خشتی بر روی خشتی

باقی نماند و بر بایان واجب کرد که نوزده بقعه دیگر به کیفیت مخصوصی که آن‌ها را در کتاب‌های خود توصیف کرده است بسازند، و آنها را زیارت کنند، اسم او را در آن‌ها یاد کنند و هر کسی داخل آنها می‌شود در امان باشد.

قصد باب از نوزده بقعه این است که آن‌ها به نام نوزده نفر باشد که هیجده تن از آن‌ها همان‌هایی بودند که در حیات خودش آن‌ها را به خود اختصاص داده بود و آن‌ها را عدد حی می‌نامید و یک نفر هم خودش باشد که عدد نوزده تکمیل شود و بعد از خودش کسی که واجد صفات و مشخصاتی باشد که آن‌ها را با عباراتی مانند لغز و معما و کنایه ذکر نموده است. بعد از آن حج بیت‌الہ را باطل و به طور کلی نسخ کرد و وصیت نمود که: هرگاه مقتدری در امت او پیدا شد؛ خانه خدا را که در مکه می‌باشد خراب کند چنانچه سابقاً گذشت و هر کس استطاعت داشته باشد؛ خانه محل ولادت او را در شیراز حج کند. و تاکید کرده بود که هر کس استطاعت داشته باشد آستانه درب آن خانه را بلند کند و دیوار و ساختمان‌ش را بالا برده و رنگ آمیزی و نقاشی کند و نباید کسی او را ممانعت کند و اگر برای توسعه آن عمارت احتیاج به زمین‌های اطراف آن پیدا شد کسی حق ندارد بگوید من مالک آن‌ها می‌باشم و قیمتش را به من بدهید! و نیز حرام نموده که اشخاصی که مستطیع نیستند در حج آن خانه از اشخاصی که مستطیع می‌باشند نیابت کنند بلکه بر مستطیع‌ها واجب قرارداده که خودشان شخصا به حج آن خانه بروند زنان را از حج آن خانه معاف داشته است مگر زنه‌ای متولد در شیراز را و آن‌ها را هم دستور داده که در شب طواف به جا آورند. و در اواخر امر خود بر مردان واجب کرد که از عوض حج چهار مثقال نقد از سکه بایان بدهند که هر مثقال نوزده گندم می‌باشد و این را در مدت عمر یک دفعه قرارداد. و مقرر داشت که مبلغ فوق‌الذکر را به نوزده تن از خدام خانه اش بدهند و آن قطعه زمینی را که وی در آن تولید شده است مسجد الحرام قرارداد. واجب ساخته بود که هیجده مسجد دیگر با بنای عالی بسازند و هر قدر می‌توانند ولو به حد اسراف آن‌ها را روشن نگاهدارند؛ زیرا روشنی اسراف و تبذیر ندارد. سپس سال را به نوزده ماه و ماه را به نوزده روز تقسیم کرده بود. پس مجموع آن ۳۶۱ روز می‌شود پس پنج روز دیگر هم به نام (پنج دزدیده) و در عربی (خمسه مسترقه) و به عبارت دیگر کیسه بدان اضافه کرد و نام این پنج روز را ایام (هء) گذاشت.

روزه را نوزده روز از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب قرار داده است
و موقع آن را نوزده روز قبل از تحویل خورشید به برج حمل مقرر داشته است
یعنی عید نوروز جمشیدی ایرانی را که با روزیست و یکم هر سال
خورشیدی میلادی موافق می شود عید فطر قرار داده است و پنج روز کیسه را
قبل از دخول ماه روزه، مخصوص به لهو و لعب و عیش و طرب
ساخت تا امتش بهره خود را از عیاشی بردارند و آن گاه مشغول شوند.^۳ تا
آن که می گوید:

- هنگامی که باب ظاهر گردد؛ مادامی مردم به وی ایمان
نیاورند، اموال و نفوسشان بر خودشان حرام خواهد بود و
هر شهری که در عصر وی یا بعد از آن مفتوح گردد؛ جمیع
اموالی که در آن موجود می باشد اگر از راه ستم جمع

شده باشد؛ پس اگر باب زنده باشد؛ تمام آن ها مال او خواهد بود و اگر زنده نباشد، به کسی بدهند
که بعد از وی امین او باشد و اگر اموال از راه عدالت اکتساب شده باشد، پس اگر باب زنده باشد؛
خمس آنها را به او می دهند و گرنه به دست نوزده نفر از امناء «بیت العدل» (بیت المال) می دهند تا
بر طریق مساوات میان بایان تقسیم کنند. و بقیه آن را سردار فاتح برای خودش برمی دارد. یا
اگر مصلحت دید بر یاران و مددکارانش بر حسب درجه و کار آن ها در قشون، قسمت می کند و اگر
اموال مذکوره از مقدار حاجت قشون و سرکردگان قشون زیاد آمد، نیز به طور مساوی بر بایان تقسیم
می کنند.

- حتی بچه شیر خواری که شش ماه بیشتر از عمرش نگذشته باشد با دیگران مساوی داده می شود؛ زیرا این
طور اقرب به صواب می باشد ولی تعمیر بقاع سابق الذکر بر این تقسیم مقدم خواهد بود. و اگر چیزی از

^۳ این قضیه انسان را به یاد کارناوال مسیحیان می اندازد: آن ها هم قبل از فرا رسیدن موسم روزه؛ عید رفع قلم و مسخره بازی دارند.

تعمیرات اضافه آمد؛ باید به نحو مذکور تقسیم شود. و هر گاه کافری چیزی به یک بابی هدیه کند؛ همین که آن چیز از دست آن کافر خارج شد پاک می شود. و برامت بایه واجب است که از بقاع دنیا پاکیزه ترونیکو ترو زیباتر آن را اختیار کنند. و بر هر بابی واجب است که هر روز نوزده آیه از آیات «بیان» را بخواند و اگر بروی مشکل باشد نوزده مرتبه این ذکر را بخواند الله الله ربی و لا اشرك باله ربی احدا و بر هر مرد بابی واجب است که تصویری به شکل « بهاء » رسم کند و بر زنی از آن ها که شکل دائره ای درست کند و آیاتی از « بیان » را که برگزیده باشد در آن بنویسد و آن هیکل و دائره را در سفر و حضر با خود داشته باشد.

باب بر پدره طفلی نمازی واجب قرار داده که در موقع ولادت آن طفل باید بخواند. برای این نماز پنج تکبیر قرار داده:

- بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه *انا بکل آمنون بعد از تکبیر دوم انا بکل موقنون بعد از تکبیر سوم انا باله محیون بعد از تکبیر چهارم انا کل باله ممیتون بعد از تکبیر پنجم انا کل باله راضون*. سپس نماز میت را واجب کرده و در آن شش تکبیر قرار داده بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه *انا کل باله عابدون بعد از تکبیر دوم انا کل الله ساجدون بعد از تکبیر سوم انا کل الله قانتون بعد از تکبیر چهارم انا کل الله ذاکرون بعد از تکبیر پنجم انا کل الله شاکرون بعد از تکبیر ششم انا کل الله صابرون*.

وی واجب قرار داده است که اموات را در لحد هائی از بلور دفن کنند و اگر بلور ممکن نباشد از سنگ صیقلی. و نیز واجب کرده در یکی از انگشتان میت انگشتی کنند که اسم خدا بر آن نقش باشد. و بر هر فردی از بابیان واجب نموده که وصیت نامه ای برای خود بنویسد آن گاه اگر باب زنده باشد آن وصیت نامه را برای او و گرنه برای امنا بفرستد تا آن ها، آن را تصدیق کنند و گرنه اعتباری ندارد.

باب مطهرات را پنج چیز به عدد (هـ) قرار داده: آتش، هوا، آب، خاک و کتاب خدا (یعنی بیان) کیفیت تطهیر به بیان چنین است: که هر قدر میسر باشد اسم تقطه (یعنی باب) را با ۶۶ مرتبه آیه تطهیر به قصد تطهیر بر آن چیز نجس بخوانند پاک می شود.



آیه تطهیر این است: الله اطهرو نیز با هر کدام از عناصر رابعه که خواستی چیز نجسی را تطهیر کنی باید آیه تطهیر بخوانی. بدن هر مرد بابی و زن بابیه را طاهر و مطهر قراردادده است. خونی که از دهن می آید پاک قراردادده است، مدفوعات حیوانات چرنده و غیر چرنده را^۴ پاک قراردادده، بر هر فحاش و ناسزا گوئی واجب کرده که به باب یا امناء وی دیه بدهد، پرداختن این دیه واجب قطعی می باشد؛ ولی فحش دهنده خودش دیه را باید بدهد و کسی نمی تواند از او مطالبه کند مقدار دیه، برای هر فحشی، نود و پنج مثقال طلا می باشد.

بر هیچ مرد بابی و زن بابیه ای جایز نیست که در اموال منقول و املاک غیر منقول خود تصرف کند و بهره برداری نماید اگرچه به مقدار تسع تسع و عشر عشر باشد؛ مگر آن که باب یا امناء وی آنها را پاک کرده باشند کیفیت پاک کردن بسته به نظر باب و امناء وی می باشد، کسی حق ندارد به آن ها ایراد کند که چرا این گونه رفتار می کنند و چرا این چنین پاک می کنند، بلکه آن ها هستند که می توانند به همه کس ایراد کنند. هر کسی دعوت باب را بشنود و به وی ایمان نیاورد تمام اموالش بر باب و امناء وی حلال و مصادره می شود.

سپس بر هر فرد بابی واجب قراردادده که هر روزی از ماه نود و پنج مرتبه ذکر از اسماء خداوند را بخواند و برای روز اول ماه الله اعظم و برای روز دوم الله اقدم را اختصاص داده است و هم چنین تا روز نوزدهم سپس برمی گردد بمانند اول. تراضی در معاملات را در قیمت جنس و مدت و کم و زیاد آن، اساس داد و ستد قرار داده است.

واحد وزن طلا را مثقال و هر مثقالی را نوزده نخود قراردادده و این مثقالی که نوزده نخود می باشد به ده هزار جزء تقسیم کرده است که هر جزئی را یک دینار، نام گذاشته است. قیمت واحد کاری را که با نقره سنجیده می شود یک مثقال نقره خالص قراردادده که به هزار دینار تقسیم می شود بر هر کسی که یک سال مالک نصاب باشد دادن زکوة واجب نموده

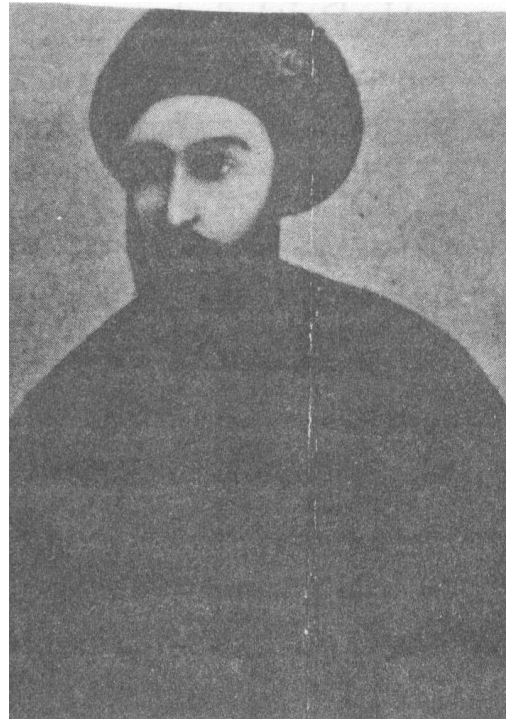
^۴ به عنوان نمونه مدفوع خوک پاک است و بابیان می توانند تناول فرمایند، البته بنا به فتوای باب!

حد نصاب ۵۴۱ مثقال طلا یا معادل قیمت این مقدار طلا از نقره می باشد. برمالک این مقدار واجب است که ازهرمثقال طلا پانصد دینار و ازهرمثقال نقره پنجاه دینار، به خود باب در حیاتش و به امناء او بعد از مردنش بپردازند.

بر پیروان خود واجب نموده که بعد از او تعداد کتابهایش را نوزده مجلد زیادتر نسازند. خودش آنها را بدین طریق تقسیم نموده: برای آیتش سه مجلد، برای مناجاتش سه مجلد، برای تفسیرش شش مجلد، برای علوم و فنون مختلفه ای که تدوین کرده است شش مجلد.

برای نویسندگان و استنساخ کنندگان در تعداد حروفی که می نویسند حدودی مقرر داشته و آن چنین است: هر سی حرف را یک بیت و هر ده اعراب را یک بیت بنامند، حتم و واجب نموده که کتب وی را با مرکب سرخ نه سیاه بنویسند. برای سلام و تحیت قواعدی بدین قرارمعین کرده است: که اگر یک نفر بایی بر یک نفر یا بر جماعتی وارد شود؛ باید مبادرت به گفتن الله اکبر کند و آن فرد یا جماعت در جوابش «الله اعظم» بگویند. و اگر یک زن بایه بر یک نفر یا جماعتی وارد شود؛ «الله ابهی» بگوید و آن نفر یا جماعت در جوابش «الله اجمل» بگویند.

اساس ازدواج را چنانچه گذشت بر رضایت طرفین قرارداد و صیغه عقد را بدین وجه مقرر داشته است: «انا الله رب السموات و رب الارض رب کل شی رب مایری و رب مالایری رب العالمین» پس مهریه را ذکر کند و زن هم این جمله را بعینها بگوید. و بعد از آن قباله نکاح را بنویسند و زوجین آن را مهر کنند تا میان آن ها وثیقه باشد. پس در اواخر، نه اوائل امرش تصویب نمود که فقط شهودی حاضر باشند. حداقل مهریه را برای شهریان نوزده مثقال و حداکثر را نود و پنج مثقال طلا و برای دهاتیان همین مقدار نقره معین کرده است. اگر کسی بخواهد مهریه را از حداقل اضافه کند باید نوزده نوزده اضافه کند تا به حداکثر برسد، و اگر از این قرار حتی یک قیراط اضافه شود عقد باطل خواهد بود.



طلاق را به دست مرد قرار داد و بیان وی در این موضوع چنین است: اگر زوج را زوجه اش انصراف پیدا کرد و عزم بر طلاق حاصل کرد؛ پس بر وی واجب خواهد بود که نوزده ماه یعنی یکسال تمام از او کناره گیری کند،

پس اگر در خلال این مدت پشیمان گردید، و از عزم خود منصرف شد؛ به همان حال باقی خواهند ماند، و گرنه بعد از انقضای نوزده ماه طلاق می دهد و هنگامی که طلاق واقع شد دیگر رجوع مطلقه جایز نیست مگر بعد از گذشتن نوزده روز. هر زنی را می شود نوزده مرتبه طلاق داد و سپس حرام ابدی می شود.

چنان که گذشت خواندن کتب آسمانی قبل از ظهور خود را، حرام کرد و سوزانیدن آن ها و جمیع کتب علمی را واجب قرار داد. هراستدلالی را بغیر از کتب خودش لغو و باطل دانسته، و نقل هر معجزه و کرامتی را غیر از آیات کتاب خود ممنوع کرده. مکررا تصریح نموده که دین وی تا سال هائی به عدد حروف المستغاث (دو هزار و سی و یک سال) باقی خواهد بود، و هر کسی در خلال این مدت ظاهر گردد و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد هر کس باشد هرگز از او نباید قبول کرد^۵. و اگر بعد از این مدت «من یتپهره الله» یعنی کسی که خدا او را ظاهر خواهد کرد، ظاهر شود و آیاتی بیاورد و امر جدیدی را مدعی گردد؛ پس معارضه و ممانعت با او روا نخواهد بود: زیرا معارضه و مخالفت با وی باب را محزون می کند.

باب پوشیدن لباس حریر و استعمال طلا و نقره را از برای مردان و زنان جائز دانسته و بر هر فردی از پیروانش واجب دانسته که انگشتری از نقره و نگین عقیق سرخ که بر آن «قل الله حق و مادون الله حق و کل له عابدون» منقوش باشد در دست کنند.

زدن شاگردانی را که سنشان از پنج سال کمتر باشد بر معلم و مودب حرام کرده و زدن آن ها را که عمرشان از پنج سال بالاتر باشد با عصا جائز دانسته اما به شرط آن که بیش از پنج ضربه نزنند و ضربه بر گوشت بدنشان اصابت نکند، بلکه بر اطراف لباسشان بخورد و اگر بیش از پنج ضربه بزنند و یا بر گوشت بدنشان بزنند، پس اگر زننده متاهل باشد، براو نوزده روز مجامعت با عیالش حرام می شود، و اگر عذب باشد، باید نوزده مثقال طلا به باب، و بعد از او به امنائش بدهد.

^۵ در این جا است که بر اساس و تمام موجودیت فرقه بهائیت و شخص بها خط بطلان باید کشید.

باب دستور داده که شاگردان بر روی کرسی بنشینند، و به آن ها اجازه داده شود تا در ایام عید بازی کنند. و نیز امر و مقرر داشته که در مکان خانه محل ولادتش در شیراز عمارتی بسازند که نود و پنج در داشته باشد، برای هر یک از خانه های سایر مردم یک در باشد.

روز اول فروردین ماه فارسی را که موافق با بیست و یکم مارس فرنگی غربی می شود و روز اعتدال بهاری وعید نوروز ایرانیان است، عید فطر و مخصوص به خود قرار داد وعید رضوان نامید.

بر پیروان خود واجب نمود که هر قدر ممکن باشد از نعمت ها فراهم سازند و در این عید از آن ها استفاده کنند به شرط این که از پنج نوع بیشتر نباشد.

مدت این عید نوزده روز، و چنانچه ذکر شد، روز اول مخصوص

الإیاءک وما یرحم من لئاب الاعلیک ذلک تقدیر
المیهم الصوب وانما البیان حیثنا علی کلشی یحیی
من آیات کل العالمون ذلک کل آیاتنا من قبل ومن بعد
مثل ما انک انت حیث کل حیثنا ندخل من فشاخی
جات قدس عظیم ذلک ما نبده فی کل ظهور من
الامر من لئنا انکنا کلین وما نبده من دین الا
لم یبدع من بعد و عدا علینا انکنا علی کل قاهرین
وانما جعلنا ابواب ذلک الدین عدد کلشی مثل
عدد الحول لکل یوم بابا لیدخل کلشی فی جنته
الاطلی ولیکون فی کل عدد واحد فی ذکر حرف من
حروف الاولی هرب السموات و هرب الارض
کلشی رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و انما قد
فرضنا فی باب الاول
ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو رب
کلشی وان ما دونه خلق له و کل له عابد و ان
ذات حروف السبع باب اهل من فی ملکوت السموات
والارض و ما بینهما کل آیات الله من عند یسجد
ثم فی کل باب ذکر اسم حی من لئنا و ذکر احد من حروف

به خود باب و روزهای دیگر برای هیجده نفر امنای وی که به عدد حروف حی و ملقب به اصحاب حی یا شهدای حی می باشند اختصاص دارد.

در شب عید خواندن این ذکر « شهد الله انه لا اله الا هو المیهم القیوم، را ۳۶۶ مرتبه واجب ساخته. روزه روز اول نوروز را حرام موكد نموده روزه نوزده روز قبل از اعتدال بهاری یعنی انتقال خورشید از برج حوت به برج حمل را از طلوع خورشید تا غروب آن واجب نموده است.

پیروان باب هر سال چه در حیات او و چه بعد از مماتش روز اول محرم را تعظیم می کنند: زیرا این روز روز ولادت باب می باشد. سابقا بابیان در این روز به لهو و لعب و فحشاء و منکرات قیام می کردند، ولی اکنون به عوض آنها به زیارت و تحیات و حلوا دادن و امثال آن می پردازند.

اگر یکی از بایبان ببیند که زیدی به عمرو بابی ظلم و ستم یا تعدی و تجاوز می کند باید به جلوگیری مبادرت کند و جلو ظلم آن ظالم و تعدی آن متعدی را بگیرد و اگر تجاهل و تغافل کند یا در جلوگیری از آن سستی کند؛ نوزده روز زنش

بر او حرام می شود، و سپس واجب می گردد که خود را بدادن نوزده مثقال طلا از این گناه پاک کند، و اگر قدرت نداشته باشد به همین اندازه نقره بدهد، کفاره مذکوره به شهدای بایبان داده می شود تا آن ها بر فقرا یا اذان گویان قسمت کنند، چنانچه هیچ گونه قدرت مالی نداشته باشد، پس باید نوزده مرتبه استغفار کند تا زنش بر او حلال گردد.

هر کارگری هنگام شروع کار باید چنین بگوید: «لا عملن هذا رب السموات والارض رب ما یری و رب ما لایری رب العالمین». جائز است این جمله را فقط به قلبش خطور دهد.

در واحد اول توحید ذات و صفات و افعال و عبادت را
حکم فرموده و دل بر این باب را حریفان را
حرف اول را در لفظ و قدر از ظهور ذات حروف سیخ قرار داده
با حروف اول که سبقت در توحید کرده و در بینند بخوانند
همان واحد قرآن است که ظاهر و باطن داخل و آخر برده است
بعد از این توحید قدرت که فرقان باشد فرق این است که
بدرود و سوره و صفات و اسکات ترقی نموده با درود اینها در
هر روز هر یک از آن را بخواند و در هر روز یکبار
ظهور در مقام کبریا عظیم از هم حکم آخر که ذات حروف
سیخ بهم ظاهر شده که بعد از توحید واحد مراتب استغفار
خود برده که از شدت ناراحتی او که از قدرت بر قرب
بهم رسانده و در هر روز و در وقت قضایا که در هر روز
بدر شهادت آنکه لا اله الا هو العزیز المحبوب له الاسماء
الحسنی یسبح له من فی السموات والارض و ما بینهما
لا اله الا هو ولی المومنین القیوم را تلاوت و بعد بگوید
الهم صل علی ذات حروف السبع ثم حروف الحی القوی
والجلال ایمان این واحد آورده

بر هر فردی از پیروانش واجب کرده که شبی از سال، خود را خالص کند. این شب را لیل واحد نامیده. ابتدای این شب از غروب خورشید روز بعد است. برای ذکر این مدت واجب است: فقط یکی از اسماء خدا را انتخاب کند ، و پی در پی آن را بخواند. این مدت نباید کم و زیاد شود.

بر هر فردی از پیروانش واجب کرده که در هر ماهی شکلی رسم کند که دارای نوزده خانه باشد، پس آن خانه ها را از این ذکر « الله اعظم - الله اظهر » و امثال آن پر کند و این طلسم را تا آخر با خود همراه بدارد. ماه دیگر نیز به همین قسم تا آخر سال.

بر هر پادشاهی که متولی امر باشد واجب نموده که قصر مجلی به نام باب برای خودش بسازد، قصر مذکور باید نود و پنج درخروجی و نود در ورودی داشته باشد، و پادشاه فقط در این قصر نه در قصور دیگر استقرار پیدا کند.

پاره ای از احکام باب به تفصیل:

سید باب آئینی وضع کرد که مدت دوام و عمر آن در حدود ۱۰ سال طول کشید و پس از آن، به وسیله بهاء الله نسخ شد و بیشتر احکام و حدودش لغو و باطل گردید؛ ولی با این وصف دارای احکام و حدود بسیاری است. البته باید گفت که باب مدت دوام آئین خودش را هزارسال پیشنهاد کرده بوده است، حال نگاهی به احکام وی.

احکام ارث

مهم ترین احکامی که در آئین خود آورده مربوط به ارث است که همه موارد با مواد ارث دین اسلام مغایر و مخالف است.^۶ باب در کتاب بیان، وارثان مرده را هفت گروه شمرده که یکی از آن ها خود مرده است که اگر وصیت کرده باشد، می تواند یک سوم اموال را به خود اختصاص دهد؛ و این حکم را در واحد هشتم کتاب بیان، هم به عربی و هم به فارسی، چنین نوشته است:

«وان فی الثالث ما انتم من ملک الله تورثون. فلتنقسمن بما قد قسمنا بینکم لعلکم انتم بما قد اردنا فی اعداد یوم ظهور الله انفسکم فیها تدخلون...یحب کل نفس ان یورث لو ارثه تسعة عشر اوراقاً^۷ من القرطاس الطیفه و تسعة عشر خاتماً ینقش

منع الاقداس ان یاحرف الرواد والباء
لی انه لاله الا انا قد نزلت فی الابرار لا الاله الا
لثانی ان اعرف قد ورتک فی الآیات
الانهایه فی کل شیء ثم یخبر الناس بما نزلت
و ثبت ما ترید ثم فی الثانی لیمط بعلم
ک فی اخراک ثم اولاک او من شهید علی
ن اولک هم الفاضلون ثم فی الثالث
یضمر احد الالاف ضمت کل کل الخیر یرجع
ذلک الی الحرف النقی ذلک علم البیان
ثم الخیر یدکر الی منتهی الذی فی علم المؤمن
بنقی الذی بما شهید علی دون الخالص
ولی ان انتم تقدرون ثم کل ذلک مثل
لموت کل ذلک اسم الاقدس فی آخر
یهدون ذلک من ینظر الله انتم اذا
ثم فی الرابع ما فرط فی الذباب من
نظیر به تومنون ثم فی الخامس
بمن حرف الاوان له روح انتم بکم
لقرب تفرجون ان تقرن النقی فینقیهم
نا الله ان انتم مذکرین وان تملکن
ه هذا ما یشر عندنا الله ان انتم تقدرون
ان انتم باذن الله تقربون کل الاحرف
انتم تصرون لاقولن لاله الا الله و
نات لاثیرون هذا اخذ الله عنکم و هذا
مقرین ثم فی السادس ما نزلنا ذلک فی

شس السلام ذلک من ینظر الله ان تعلمن به انتم
ذات فی الرضوان خالون کل انتم فان یومون
ثم السابع یوم البقیه علی ما تم تذکر کون من اول ما
یطلع شمس البهاء الی ان یغیب خیر فی کتاب الله من

فی البیان الا ان ینظر فی القیمه آیات فی السلام الی الله
کلام من دون ذکر فی الاولین الی حیدر الله لعلکم من
الساجدین وان یعل ذلک من انما الالهی من قبلکم
انتم من رادی محبتون ذلک ما لایف اللیل والنهار
علیه غایبه و اهدا و انتم به فی العبادة تتوجهون و
کتابه بسره و بعد ما تفتحقص محبتون ذلک من ان

^۶ شیخیگری، بابیگری.
^۷ این جمله عربی باب «تسعة اوراق» طبق قواعد نحو عربی غلط است، زیرا بایستی معدود و تمیز عدد از ۱ تا ۹ بصورت مفرد مانند: «تسعة عشر ورقة» باشد.

دیگر از احکام و قوانین جالب آئین باب، تصریحی است که او درباره تساوی حقوق زن و مرد و رفع حجاب از زنان کرده است و این دستور او یعنی رفع حجاب، در کتاب «تفسیر سوره یوسف» بیان شده است.

درباره حکم تساوی حقوق زن و مرد، در باب دهم از واحد هشتم کتاب بیان، چنین آمده است:

« فی ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا اوراثنی...»

ترجمه: در این که کسانی که در میان پیروان ما پرورش یابند، چه مرد باشند و چه زن حلال است به همدیگر نگاه کنند و سخن گویند...

و نیز در واحد دهم آن کتاب می گوید:

« قل فی الثانی ان الله قد اذن للذین آمنو فی البیان من الحروف والحروفات این ينظرون الیهن و هن ان ينظرن الیهن اذا شاوروا اویشان من غیر ان یشهدوا او یشهدن ما لا یحب الله فی نظرتهم و نظرتهن والله یریدان یخلق بینکم و بینهن ما انتم به فی الرضوان تتحابیون...»

ترجمه: بگو در دوم، که خدا در کتاب بیان به مردان مومن اجازه داده است که به زنان نگاه کنند و به زنان هم اذن داده، که اگر خواستند به مردان مورد علاقه خود نگاه کنند. ولی نباید به آن چه که خدا دوست ندارد، نگاه کنند. خدا می خواهد آن چنان زنان و مردان آزاد باشند که دوست دارند در بهشت چنان باشند.

و نیز در تفسیر سوره یوسف سید خطاب به قره العین چنین نوشته است:

« یا قره العین علی حوریه الفردوس باللبس الحسن و القناع الحریر الحسن ثم اذن لخروجها من قصرها علی هیاء الحوراء فی الارض وحده واسمعنا نفحات قدسک علی سریر العرش والافلاک لعله اهل السکر من اهل الارض یتهون من امرک اقل راس شعرات التی قد جعل الله فی خلف شعرها...»

ترجمه: ای قره العین، به زنان اجازه داده شد، که مانند حوران بهشتی، لباس های حریر بپوشند و خود را بیارایند و به صورت حوران بهشت از خانه هایشان بیرون آیند و میان مردان وارد شوند، وبدون حجاب بر صندلی ها

بشینند...

باب، وضع زنان مغرب زمین را بر ایران پیشنهاد کرده است، چنان که خواهیم گفت منشا حکم سید باب درباره آزادی همه جانبه زنان در اجتماع و تساوی آن‌ها با مردان، شاید از کتاب جمهوریت افلاطون گرفته شده باشد.^۹

حکم آزادی ارتباط زنان با مردان بیگانه

سید باب پا را از این هم فراتر گذاشته و این اجازه را به زنانی که شوهرانشان عقیم بوده باشند، داده است که: با مردان دلخواه خود ارتباط برقرار کنند تا بتوانند دارای بچه و فرزند باشند. او، این حکم را در باب ۱۵ از واحد چهارم کتاب بیان، چنین نوشته است:

« ثم الخامس من بعد العشر فرض الله على كل نفس ان يستبقى نفسه من نفس فلتقربن بينها بعد ما قضى احدى عشر سنه و من يقدر و لا يقترن يحبط عمله و ان يمنع احدهما الاخر عن الثمره يختارن الى ان يظهر الثمره...»
و در باب ۱۵ از واحد هشتم دنباله مطلب را چنین نوشته است:

«...فرض لكل احدان يتاهل ليقبى عنها من نفس يوحد الله ربهما و لابدان يجتهد فى ذالك و ان يظهر من احدهما ما يمنع عن ذالك حل على كل واحد باذن دونه لان يظهر عنه الثمره»
در قسمت فارسی بیان این حکم را چنین ترجمه و تفسیر کرده است:

ملخص این کلام آن که: در عالم ثمراتی، که خداوند، بعد از ایمان به او و حروف واحد و آن چه در بیان نازل فرموده، اخذ ثمره (یعنی فرزند) است از وجود خود که بعد از موت، او را ذکر کند به خیر، و امر شده در بیان، به اشد امر حتی آن که اذن داده شده که اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود (یکی از زن یا شوهر عقیم باشد) اختیار اقتران با دیگری (ارتباط با دیگری) اذن داده شده، ولی به اذن زوج (شوهر) تا آن که ثمره وجود آن‌ها ظاهر گردد...»

^۹ ایضا.

احکام نجاسات:

سید باب درباره تغییراتی در آن احکام دین اسلام داده و آن ها را جزء آئین خود قرار داده است، بدین معنی که چیزهایی را در دین اسلام، که نجس شمرده شده اند، پاک و طاهر گردانیده و این به اصطلاح آیه ها را در باب ۱۶ از واحد ششم کتاب بیان، چنین نازل کرده است:

فی حکم طهارة ما یخرج من الفارة وعدم فرض تحرز عنه و کذاک الحکم فی حیوان الذی فی الیل والذی یسمونه به ابابیل. ملخص این باب آن که صعب شده بود بر کل مومنین از ما یخرج من الفارة، او ما یطیر باللیل، او اشباه ذالک براین که باسی نیست ولی از جهت لطافت و

۳
 المی ما رجعوا الی الحیوة الاولی محمد رسول الله والذینم شهداء من عند الله ثم ابواب الهدی وخلقوا فی النشأة الاخری باوعدناه فی القرآن الی ان یطهر عدد الواحد فی الواحد الاول فضلا من لدنا لانا انما نزلنا ذلک واحد الاول من الواحد المعدد یذکر فی شهر البهائم قد بدنا ان ذلک الخلق به. و نصیدن کل به عدنا علینا انما کنا علی کل مقتدرین ولقد عدت الاعداد بذلک الواحد اذ بعد هذا ان یحصى وقبل ذلک لم یکن حروف الواحد فی الآیة الاولی وهم حضرة ا بقرب افئدتهم بین ایدینا ولا یرى فیها الا الواحد من دون عدد کذاک ینبیین الله مقادیر کل شیء فی الکتاب لعل الناس فی آیام ربهم یشکرون یا هو جهر محمد وینسبوا احد اکثره فادند عزرب همیشه بوده هست در علونزل و سرودم خود و خلقیم همیشه در صقع: مکان محمد بهر دست در هر زمان خداوند جبر و هر کتاب و مجتاز بر او خلق مقدر فرموده و میفرماید در سنه ۱۲۷۰ هجری قمری و در ازبخت محمد رسول الله کتاب ما بیان و هجت ما زارت محمد سبح در اوله و ابواب دین را عدد نزنه واحد قرار داد

نظافت تحرز محبوب بوده و هست، مانع از طهارت نمی گردد، در هر حال نظر بر مطهر که محتجب از مبدا نمائی.

مفهوم این آیات این است که: فضله موش و فضله پرنده ابابیل یعنی پرستو و مانند آن که در اسلام نجس بود و از این جهت مومنین در ناراحتی به سر می بردند، پاک گردید وهم چنین فضله خفاش مطهر شد.

معلوم نیست که سید باب از میان همه نجاسات، تنها فضله موش و خفاش را پاک فرموده است؟! اصولا تا کنون کمتر کسی فضله خفاش دیده است.

و در جای دیگر بیان^{۱۰} حکم نجاست را از نطفه انسان برداشته و چنین نوشته است:

« فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب. ثمره حکم اینست: منی مطهر شده که کسی در

حق آن نیز اعظم (یعنی من یتظهره الله) دون خطور طهارت نکنند.»^{۱۱}

^{۱۰} سید علی محمد باب، بیان، باب پانزدهم.

^{۱۱} بیان، واحد پنجم، باب پانزدهم.

ترجمه: در باب آبی که شما بوسیله آن آفریده می شوید، خداوند در کتاب بیان آن را پاک و طاهر گردانید. علت این حکم هم آن بوده است که بعدها «من یتظهره الله» مهدی موعود آئین کافران را، یعنی کسانی که بدین او درنیامده اند، پاک گردانید.

اقسام مطهرات سید باب، در باب چهارم از واحد پنجم کتاب بیان اقسام و شماره مطهرات (پاک کننده ها) را دوازده

نوع شمرده و چنین نوشته است:

« ملخص این باب آن که خداوند عالم از فضل وجود خود، امر به مطهریت مظاهر معدود فرموده...مظاهری که مطهر هستند، اول ایمان به بیان است که مبدل می فرماید جسد او را به طهارت، و ثانی نفس کتاب الله (یعنی بیان) هست، همین قدر که به لقاء آیه ای از آن واقع شد شیئی ظاهر می گردد، و ثالث اسم است، که شصت و شش مرتبه که «الله اطهر» بر شیئی نجس خوانده شود، طاهر می گردد. چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل او با اهل بیان است، پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او (منظور خود وجود باب است) و کل آثار او، ششم عناصر اربعه - (آب، خاک، هوا و آتش) است هفتم شمس است، هشتم مایبدل کینونیه (یعنی انقلاب ماهیت شیئی) که کل این ها در وقتی پاک کننده هستند که عین نجاست از شیئی زایل شده باشد، و نهم دملی که (خونی که) از دهن بیرون می آید...بوسیله نیست بر نفس نماز گزار اگر موئی از حیوانی نزد او باشد، مثل اسبابی که از فرنگ می



آورند...کل این ها برای آن است که مردم در سعه رحمت خدا باشند.»

بعضی از این مطهرات، مانند ایمان، خورشید و انقلاب ماهیت شیئی نجس، از دین اسلام و در میان بقیه مطهرات، پاک کننده بودن عناصر اربعه، - یعنی - آب، خاک، هوا و آتش از زردشتیان اقتباس شده است.^{۱۲}

حلال بودن رباخواری

سید باب و همچنین بهاء الله احکام بیع و تجارت را یکجا از دین اسلام اقتباس کرده، و ثبوت آن را موکول به رضایت متعاملین دانسته اند. ولی سید باب بیع ربوی را، که در اسلام سخت به حرمت آن حکم شده است، حلال شمرده و در باب ۱۸ از واحد پنجم بیان در این باره چنین گفته است:

«الباب الثامن عشر من واحد الخامس فی البیع و الشری اذا تحقق الرضا بینهما بای نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتري و البایع و هو الی رجل علی بهاء». خود باب این آیات را ترجمه کرده و چنین گفته است:

«ملخص این باب آن که خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقیق رضا میان آنها و اذن فرمود صغیر و کبیر و حر و ملوک را، و همین قدر که استعمال رضا شود از طرفین بیع و شرا صحیح است در بیان، اگر چه به اشاره و یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیل، که معمول و داب است امروز ما بین ایشان و اذن داده بر آن که: تناقص و تزیاید به اجل در معاملات خود قرار دهند، تا آن که در سعه باشند و از فضل حق شاکر.» منظور از تنزیل که سید باب آن را جایز و حلال شمرده و مردم را به وسیله این اجازه، شاکر از فضل حق گردانیده، همان بیع ربوی است. بهاء الله هم این فضل خدا و جواز بیع ربوی را، در کتاب اشراقات خود چنین نوشته:

این سوال از منافع و ربیع ذهب و فضه (طلا و نقره) شده بود، چند سنه قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله الابهی (یعنی باب) این بیان را از ملکوت رحمان ظاهر قوله تعالی اکثر از ناس محتاج به این فقره مشاهده می شود، چه اگر ربوی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسی (کسی) که موفق شود با هم جنس خود و یا هم وطن، مدارا نماید و یا مراعات کند، یعنی قرض الحسنه بدهد، کمیاب است لذا فضلا علی لاعباد «ربا» را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم، یعنی ربیع نقود از این حین، که این

^{۱۲} ایضا.

حکم مبین از سماء مشیت نازل شده حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرخ و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند... علمای ایران اکثری به صد هزار حیل و خدعه شرعی به خوردن «ربا» مشغول بودند و لکن ظاهر آن را به گمان خود، به طراز حیل آراسته می نمودند، - یلبعون به اوامر الله و احکامه و لایشعرون - و لکن این امر باید با عدل و انصاف واقع شود، قلم اعلی در تحدید آن توقف نموده. حکمه من الله وسعه لعباده».

موضوع چشم گیری که در حکم باب در بیع و شری دیده می شود این است که: هیچ گونه قید و شرطی برای تجارت و معامله و خرید و فروش قابل نشده و گفته:

به هر گونه و بوسیله هر کس - حتی کودک و دیوانه و مملوک - که واقع شود، بدون تعیین ثمن و مثن و شروط متعاقبین و دیگر شرایط، درست است.

کیفیت نماز خواندن



سید باب کیفیت نماز خواندن را که مسلمانان انجام می دهند دیگر گونه و نماز تازه ای پیشنهاد کرد که هم اکنون بایان و بهائیان آن را می خوانند که چون بسیار مفصل است و ذکر آن موجب ملال می گردد در اینجا تنها به یک مورد بسنده می کنیم:

«باب» علاوه بر این که نماز مسلمانان را تغییر داد، حکم به حرمت برپا داشتن «نماز جماعت» کرد و آن را حرام گردانید، و در قسمت فارسی بیان آن را بدین مضمون گفته است:

امامان جماعت در هر دینی، ادعا می کردند که مظهر پیامبر و خداوند و در جلوی مردم می ایستادند، و خود را در عبادت خدا، شریک و انباز قرار می دادند؛ از این رو ما در دین خود برای جلوگیری از چنین شرکی نماز جماعت را حرام کردیم».

او نماز میت را فقط به صورت جماعت جایز دانسته و گفته است:

«... فی حرمة صلوة الجماعة الا المیت فانکم تجتمعون و لاکن فرادی تقتصدون» یعنی - نماز جماعت حرام است، مگر

نماز میت. هنگام خواندن نماز میت در یکجا جمع شوید؛ ولی نماز خود را فرادا(انفرادی) نیت کنید»^{۱۳}.

بهاء الله نیز این حکم باب را در آئینش پذیرفته و در صفحه ۶ کتاب اقدس این جمله را برای آن نازل کرده است:

« کتب علیکم الصلوة فرادا قد رفع حکم الجماعة» یعنی نماز خواندن بر شما واجب و نوشته شد به طور فرادا. زیرا که

حکم جواز نماز جماعت برداشته شد.^{۱۴}

شاید علت این که باب و بهاء نماز جماعت را حرام کردند این باشد که آنان کینه سختی نسبت به آخوندها و امام جماعت شیعی داشتند و بدین وسیله خواسته اند عمل آنها را شرک به خدا جلوه دهند تا از این طریق هم از آن ها انتقام بگیرند و هم مردم را از آنها متنفر گردانند.

احکام مناسک حج:

باب و بهاء الله در ایجاد آئین های تازه خود در بیشتر احکام و عبادات کوشیده اند از احکام و عبادات دین اسلام تقلید کنند و احکام و پرسش هائی همانند، اما به شکل دیگری برای مومنان آئین خود تشریح کنند تا در هیچ موضوع و مسئله ای از دین اسلام کمتر نداشته باشند. بعلاوه چیزهای تازه ای که خودشان ابتکار و ابداع کرده اند.

از این رو آنان ناچار بودند مناسک حج و زیارت رفتن را هم تشریح کنند تا پیروانشان مانند مسلمانان به زیارت حج و مشاهد مقدسه روند. بر این مبنا سید باب وصیت کرد که جسد او را در یکی از حرمین یعنی - مکه و یا مدینه - دفن کنند و مانند قبرهای امامان شیعیان و سنیان روی قبر او گنبد و بارگاه بسازند، و اندرون مقبره را آئینه کاری کنند تا زیارتگاه بایان باشد! و نیز سفارش کرده است که حرم مقبره او را دارای نود و پنج در گردانند تا بندگان به آن جا بیایند و به عنوان « زیارت حج » خدا را زیارت کنند. او در این باره چنین نوشته است که:

« ولا بدان یلحق ما قبض من النقطة فی احد الحرمین و بینی علی ذالک المقعد بینا من المرآت لیذکرن الله و یصلین

فیها...»

^{۱۳} سید علی محمد باب: بیان، باب نهم از واحد نهم.

^{۱۴} میرزا حسنعلی بهاء، اقدس، ص ۶.

در قسمت فارسی بیان در ترجمه این آیه می گوید:

« و امر شده که طین(خاک) ما قبض من النقطة (جسداو) در یکی از حرمین، یعنی مکه و مدینه واقع گردد و برای آن حجره و حرمی از آئینه مرتفع شود که در آن مصلیان صلوأ خود را ادا نمایند تا این که امارتی(نشانه و دلیلی) باشد در نزد خلق بر این که نقطه بیان(باب) عبدی بوده مخلوق و مرزوق»^{۱۵}. گویا بعدا سید علی محمد باب از این قصدش برمی گردد و بر آن می شود که کعبه بایبان را در جای دیگری که دور از کعبه مسلمانان باشد، قرار دهند. از این رو سفارش می کند که حرم او را در زادگاهش شیراز بسازند و هر سال بایبان مناسک حج مخصوص خود را در آن جا انجام دهند. او این تصمیم و حکم تازه را در باب شانزدهم از واحد چهارم بیان چنین نوشته است:

«...فی ذکر بیت الحرام، ملخص این باب آن که همیشه از برای خداوند مکانی نبوده و همیشه نخواهد بود. در هر ظهور مشیتی، هرزمینی که نسبت به خود داده آنجا خانه اوست... اگر چه بما لا نهایة مقاعد متعیر گردد یک بیت بوده. اینست که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد، والا بعینه همان خاکی که در یوم آدم به خدا منسوب شده، همین است که امروز می شود، چنان که همان امری که در آن خانه(خانه کعبه در مکه) بوده، امروز هم همین امر است که در این بیت (یعنی خانه سید



باب در شیراز) هست... و حد آن به عدد اسم الله است.

و در عرض و طول که جزئی از او محسوب نمی شود. و اگر قدرت بود مومنین را هر آینه امر می شد که از روی آب تا حد ارتفاع به الماس پیراسته گردد، و خاک آن اکسیر گردد و آب آن عصیر احمر. ولی چون که این قدرت مشاهده نمی شود، بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود و ظاهر و باطن آن، اگر از آئینه گردد اقرب به صفا خواهد بود... و در ارض

^{۱۵} سید محمد علی باب: بیان، باب اول از واحد نهم.

فاء(یعنی شیراز) مسجدی هست که در وسط آن بنائی مثل شده، تا آن که این کعبه آیت باشد برای آن عرض و موهبت

الهی از برای آن ارض...»

و در جای دیگر گفته است:

« هرکس در آن ارض، یا در حول شصت و شش فرسنگی آن (شیراز) باشد، اگر بگذرد از عمر او بیست و نه سال، بر او واجب است که در هر سال در آن محل وارد شود و نوزده روز در آن ارض باشد؛ تلخیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده، و هرکس استطاعت ندارد، در نیت خود چنین عمل کند و عفو شده بر ساکنان غیر این حدود. یعنی دورتر از شصت و شش فرسنگ از شیراز.»^{۱۶}

این حکم باب، که دستور داده است خانه او را در شیراز قبله آئین و کعبه پیروانش قرار دهند، و گنبد و بارگاه برایش بنا کنند و...حاکمی از این است که او، اولاً- مردی شهرت طلب بوده؛ و ثانیاً دال بر این است که آرزوها و عقده هائی که، در اثر محرومیت ها، از کودکی در ضمیر و روحیه او به وجود آمده بوده، او را وادار به چنان کارها و خواست هائی می کرده است تا آرزوهای او بعد از مرگش برآورده شود و عقده هایش گشوده گردد. بالاتر از آن ها ادعاهای خارق العاده او در

دعوی مهدویت و قائمیت و سرانجام نبوت تا اندازه ای ناشی از همان عقده

ها و آرزوهای واپس زده شده روانی او بوده است.

درباره حکم او به ساختن بارگاه مجلل در خانه او با آن ویژگیهائی که

مذکور افتاد، می توان گفت که از همین علت نشات گرفته. یعنی به

صورت «تصعید» بروز کرده است- تصعید در اصطلاح روانکاری فروید به

ظهور عقده های واپس زده شده روانی گفته می شود که به صورت مختلف

مانند هنر، شعر، عرفان و مظاهر دیگر ظاهر می شود.^{۱۷}



^{۱۶} ایضاً، ص ۱۵۷.

^{۱۷} ایضاً.

حکم باب به تحریم مسکرات

سید باب حرمت مسکرات را که در اسلام سابقه داشته هم چنان قبول کرد و علاوه بر آن کشیدن تریاک و توتون و مصرف داروهای طبی را تحریم کرد! و در باب هفتم از واحد نهم بیان در این باره چنین نوشته است:

« باب الثامن من واحد التاسع فی حرمة التریاق والمسکرات والدوا مطلقا، ملخص این باب آن که، کل شووندون حب ازدون حق بوده و هست و کل شوون حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دوا بر آن شود مطلقا حرام است تا آنکه مطهر کنی خود را از هر شیئی.»

بهاء الله هم این حکم باب را در صفحه ۶۵ کتاب اقدس تایید کرده است.

حکم باب به حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش

در دین اسلام که به کار بردن ظروف و طلا و نقره و تراشیدن موی ریش تحریم شده به حکم سید باب حلال شدند. او در این باره گفته است:

خداوند عالم اذن فرموده پوشیدن لباس حریر هر نفسی را در هر شان و هم چنین در استعمال ذهب و فضه (طلا و نقره) تا آن که کل ناس در این جنت به آن چه سبب سکون قلب عباد است، برسند.

و در جای دیگر کتاب بیان نوشته است:

« الباب الثامن من واحد الثامن فی جواز تبعیض العشر فی الراس للبنین و اخذ شعر الوجه لقوته. ملخص این باب آن که اذن داده شده گذاشتن شعر راس (بلند نگاه داشتن موی سر) و اخذ آن از وجه (صورت) برای قوت آن، که بر صورت حسن ظاهر شود^{۱۸}. »

دستور باب به محو کتب دیگران

سید علی محمد باب به پیروان خود دستور داد کلیه کتاب ها و نوشته ها مگر آن چه درباره آئین باب نوشته شده باشند محو و نابود کنند.

او در باب ششم از واحد دوم کتاب بیان، در این باره چنین دستور صادر کرده است:

^{۱۸} سید علی محمد باب : بیان، باب نهم از واحد ششم.

«الباب السادس من الواحد الثاني في حكم محو الكتب الا ما انشئت و اوينشا في ذالك الامر».

یعنی: باب ششم از واحد دوم از کتاب بیان درباره نابود کردن کتاب ها است، مگر کتاب هائی که من نوشته ام و یا،

درباره آئین باب نوشته شده و می شود.

ولی بهاء الله، پس از باب، به قبح و اشتباه بودن این دستور پی برده و آن را در آئینش منسوخ کرد و چنین گفته

است:

«من حکم محو کتاب ها را، که در کتاب بیان نازل شده است، از شما (بهائیان) برداشتم و اذن دادم که همه کتاب ها

را بخوانید، به جز کتاب هائی که باعث مجادله شما با دیگران شود»^{۱۹}.

چگونگی گاه شماری در آئین باب و بهاء

یکی از نوآوری های سید باب در آئینش این است که ، تقویم معمول و گاه شماری مرسوم و سنتی زمان خود را

برهم زد و تقویم و گاه شماری به گونه دیگری، که بر عدد به قول بایبان

مقدس «۱۹» بنا شده است، بنیان نهاد:

بدین سان که مدت یکسال را به نوزده ماه و هرماه را به نوزده روز تقسیم

کرد که مجموع روزهای آنها، ۳۶۱ روز می شود و آن پنج روز باقی مانده

پایان سال را که اضافه می آید و باعث کیسه می شود «ایام بهاء» قرار داده

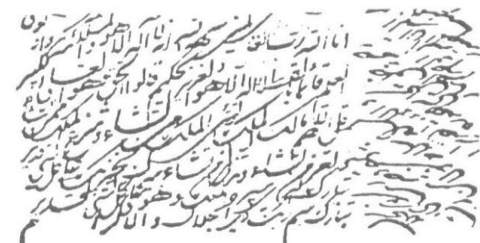
اند.

شاید سید باب، و یا پس از او بهاء الله و جانشینان او مبدا تاریخ دیگری

تعیین کرده اند که همان تاریخ قیام سید باب باشد، و آن واقعه را آغاز

قرار داده اند برای گاه شماری جدید خود ، و تاریخ جدید را بنام «تاریخ

بدیع» خوانده اند- فی المثل اگر بخواهند برای چیزی تاریخ تعیین کنند،



«شهر البهاء، سنه ۱۰۳ بدیع»

^{۱۹} اقدس، ص ۴۵.

می گویند:

« شهر البهاء، سنه ۱۰۳ ابدیع »

بهاء الله هم این ترتیب گاه شماری را در آئینش پذیرفته است. ادوارد براون معتقد بوده است که باب و بهاء این نوع گاه شماری را از زردشتیان اقتباس کرده اند.

وی در این باره چنین نوشته است:

...من، در کتاب سرگذشت مسافر، جلد دوم و صفحه ۴۱۴، و در مجله مجمع سلطنتی آسیائی در سال ۱۸۸۹ و در صفحه ۹۲۹ آن، ذکر کرده ام که تقویم بهائیان با تقویم زردشتی ها شباهت زیاد دارد و تصور نمی کنم که این شباهت بر حسب تصادف باشد بلکه اقتباساتی صورت گرفته است.^{۲۰}

نام ماه های تقویم باب

باب و بهاء نام های ماه های تقویم را بدین قرار تعیین کرده اند:

۱- ماه بهاء ۲- ماه جلال ۳- ماه جمال ۴- ماه عظمت ۵- ماه نور ۶- ماه رحمت ۷- ماه کلمات ۸- ماه کمال

۹- ماه اسماء ۱۰- ماه عزت ۱۱- ماه مشیت ۱۲- ماه علم ۱۳- ماه قدرت ۱۴- ماه قول ۱۵- ماه سائل

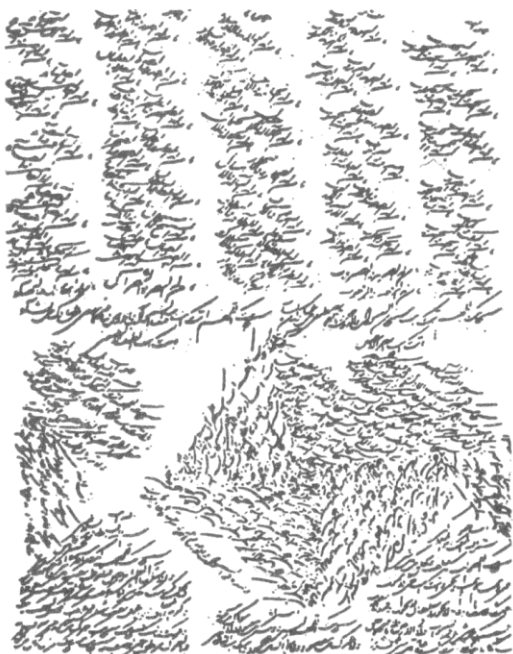
۱۶- ماه شریف ۱۷- ماه سلطان ۱۸- ماه ملک ۱۹- ماه

علاء.

بهاء از راه تقلید و مانند سازی، این آیه قرآن را در نظر گرفته است که گفته است:

« ان عدة الشهور عند الله اثنتا عشر شهرا..... » این آیه را در اقدس، در شماره ماههای سال در کتاب خدا (یعنی اقدس) نوزده ماه است. چنان که در بخش سوم خواهیم گفت، هم باب و هم بهاء «ماه علاء» را ماه روزه داری

^{۲۰} ادوارد براون: یکسال در میان ایرانیان. ج ۲، ص ۴۹۱.



قرار داده اند و آن پنج روز اضافی «ایام بهاء» را، روزهای آزادی- روزهایی که محرمات در ایام دیگر ممنوع هستند، در آن ها آزاد می شوند- و هم چنین بابیان و بهائیان آن ایام را خیر و خیرات و رفتن بزیارت، اختصاص داده اند.

نام های روزهای هفته در تقویم آئین باب.

هم چنان بابیان و بهائیان نامهای روزهای هفته را بدین سان تغییر داده اند:

۱- روز جلال (به جای یکشنبه) ۲- روز جمال (به جای دوشنبه) ۳- روز کمال (به جای سه شنبه) ۴- روز فضا (به جای چهارشنبه) ۵- روز عدل (به جای پنج شنبه) ۶- روز استجلال (به جای جمعه) ۷- روز استقلال (به جای شنبه).

از میان روزهای سال بعضی مقدس، برخی تعطیل و جشن و چند روز هم عزاداری شمرده شده اند، که در بخش بعد به آن ها اشارت خواهیم کرد.

در پایان این مبحث باید اشاره کرد که هم سید باب و هم بهاء الله بیشتر مبانی آئین خود را از قرآن و احکام و اسلام مذهب اسماعیلیه، تصوف، دین زردشت عقاید سیاسی و اجتماعی و اخلاقی فلاسفه قدیم یونان مانند ارسطو و به ویژه کتاب جمهوریت افلاطون و فلاسفه جدید غرب و فرهنگ جدید غربی و کتب اخلاقی مسلمانان، مانند معراج السعاده ملا محمد نراقی اقتباس کرده، و در کیفیت آن ها تغییراتی داده اند، که در بخش دیگر به چند مورد از این اقتباسات، اشارت خواهیم کرد.

در این جا تنها به یک مورد بسنده می کنیم، و آن مورد این است که سید باب احترام بسیاری به عناصر چهارگانه قدیم یعنی آب- خاک، هوا و آتش قائل شده است؛ به طوری که خرید و فروش آن ها را حرام شمرده و در کتاب بیان در آن باره چنین نوشته است:

«...ثم الحادی من بعد العشر لا یبیعون عناصر الرباع و لا تشترون...»

یعنی، عناصر چهارگانه را مورد خرید و فروش قرار ندهید.

محقق است که احترام به این عناصر و تحریم خرید و فروش آن ها، از عقاید زردشتیان است.^{۲۱}

^{۲۱} به نقل از منابع قبلی.

فصل هفتم

بخش دوم: نوشتارهای باب

علی محمد شیرازی کتاب و نوشتارهای چندی به شرح زیر از خود باقی گذاشت:

۱- رساله العبدیة فی فرائض الاسلامیه

۲- خطبة فی جده

۳- خطبة فی کنگان

۴- خطبة فی مصیبة الحسین

۵- خطبتان فی ابوشهر

۶- خطبة فی عید الفطر.

رساله های بالا که بیشتر جنبه و عنوان خطبه دارد محتوی دعا و مناجات است و در مواقع مختلف و مقاطع مختلف نوشته

شده است، مثلاً: خطبة فی مصیبة الحسین. مقالات مفصل تر علی محمد شیرازی عبارتست از:

۷- تفسیر سوره یوسف: باب این تفسیر را در همان اوائل ادعایش یعنی وقتی در شیراز به سر می برد نوشت. این سوره

شامل بر صد و ده قسمت است و هر قسمتی هم سوره خوانده می شود. سوره های مزبور همانند قرآن مجید و یا بهتر

بگوئیم به تقلید از قرآن نامگذاری شده، در واقع یک نوع اقتباس است.

۸- تفسیر سوره کوثر: این مقاله هم از نظر ترکیب مانند سوره یوسف است و محتویات آن نظر و عقاید شخص باب را

در مورد همان ادعایش منعکس می کند. این همان مقاله ای است که فرستادگان باب با خود به این شهر و آن شهر

می بردند.

۹- تفسیر سوره العصر:

- ۱۰- رسالت نبوت خاصه: هنگامی که علی محمد شیرازی در اصفهان در خانه منوچهرخان گرجی والی اصفهان به سر می برده دست به نگارش رساله مزبور زد.
- ۱۱- کتاب قیوم الاسماء: این مقاله پر از غلط های فاحش و جملات نامفهوم است.
- ۱۲- فروغ ادلیه: این مقاله هم مانند چند مقاله اول خطابه و دعا است.
- ۱۳- اسماء کل شیء: باب کتاب بیان قطوری مشتمل بر ۹ قسمت دارد که اسماء کل شیء هم همانند آن کتاب تدوین نموده یعنی دارای ۹ واحد و هر واحد ۹ قسمت است.
- ۱۴- کتاب ادله سبعة: کتاب ادله سبعة را باب به دو زبان فارسی و عربی نوشت.
- ۱۵- کتاب الروح-کتاب الروح رساله ای است که فعلا در دسترس نیست و گویا باب در شیراز آن را نوشته باشد.
- ۱۶- کتاب بیان: بیان مهمترین کتابی است که باب نوشت. زندان چهریق، اوقات زیاد خط خوش افکار ماخولیائی همه دست به دست هم داد و بیان را آفرید. بهائیان می گویند: «بیان به باب نازل شده!!» بیان در مورد احکام و حدود مسلک بایه دورمی زند، وجه تسمیه آن از آیه ۳ سوره الرحمان و قرآن علمه البیان گرفته شده. بیان شامل بر ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۱۹ باب است بیان به زبان های فارسی و عربی منتشر شده است و باب در زمان حیاتش موفق شد ۱۱ واحد آن را در زندان بنویسد و ۸ باب دیگر آن را میرزا یحیی صبح ازل تکمیل کرده و یا به فرمایش بهائیان ۸ باب هم بر ازل نازل شده! نمونه هائی از این کتاب را در اینجا منعکس کرده ایم.
- کتابهای باب را بهائیان جمع کرده اند چون در دسترس بودن چنین نوشتارهایی جز آبرو ریزی و برملا شدن محتویات پوچ این فرقه اثری ندارد:
- سوارگاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید، شیر خر نخورید... تخم مرغ را قبل از آنکه پخته شود. بر چیزی نزنید چون محتویاتش ضایع می گردد. تمام کتب را مگر آنهایی را که راجع به امر بایبگری است از بین ببرید (بیان عربی ص ۴۹ بیان فارسی ص ۱۹۸)

با یک چنین محتوایی بهائیان حق داشته اند کتاب های باب را جمع آوری کنند چون گذشته از پوچی و محمل بودن محتویات، کتاب سراسر دارای غلط های فاحش و ابتدائی عربی است که در بسیاری از موارد به طور کلی غیر قابل فهم است. علت دیگری هم که بهائیان دست به جمع آوری و نابودی کتاب بیان زده اند آنست که محتویات قابل فهم آن با ادعاهای بهاء و فرقه بهائیت هماهنگی ندارد و آن چه را که بهاء و عبدالبهاء ادعا می کنند، تضعیف می کند؛ از این رو میرزا بهاء دستور جمع آوری نوشتارهای باب را صادر کرد. بنابراین تمام توقیعات و جمیع خطوط شخصی سید باب را در هر ولایت و پیش هر کس که بود فوراً همه را جمع آوری کردند... سر این مطلب و جمع کتب و توقیعات این بود که، بهاء الله در آنها دقت کند تا بلکه برای او حاصل شود که وقتی خودش به پیامبری برخاست به همان سبک باب بتواند چیزی بگوید و آثار و خطوط بدیع باب، از بین برود و به جای آنها خط خود را جلوه نماید...^{۲۲}

باب نوشته های بسیاری به فارسی و بیشتر به عربی به وجود آورده است، ولی بیشتر آنها از فصاحت و بلاغت دور حتی بیرون از قواعد علم لغت و پراز اغلاط است که بسیاری از آن دارای مفهوم و مقصودی نیستند. تنها حسن و هنر کم نظیر او خوشنویسی و تند نویسی وی بوده است. در اینجا نخست قسمت هائی از گفته های او، که پیروانش آنها را فصیح و بلیغ ترین موارد از گفته های سید باب شمرده اند، از تفسیر سوره کوثر نقل می کنیم:

« ربك السماوات و الارض لو اجتمع الجن و الانس على أن ياتو بمثل تلك الايات الذی نزلنا فی ذالک الكتاب باذن الله، لن یسطیعوه و لن یقدروا ولو كانوا على الارض لقادرون. قل ان قلوبهم میتة نجسة حیث یقروون کتاب الله ولا یخشعون. نل ان صنع الرب بنفسه یفصل بین صنع الناس، فویل لکم عما کنتم تفترون ولا تعقلون. قل اذا تابوا و انابوا ضربت علیهم الذلّة فی الحیات الدنیا بما کسب ایدیمهم فی دین الله و ساء ما هم یحکمون. قل كلما قال الذین کفروا فی تلك الايات فاننی انا اقول کیف انتم تومنون بالقرآن و لا تعقلون... تلك الايات بینات من کتاب الله لقوم یوقنون. لقد نزلنا فی ذالک الكتاب کما انتم تریدون. و ما انتم بعد تسئلون... واننی اناذا، اناذی باذن الله فی جو العلماء و لیس ما نزل فی قلبی بداء القضاء. لعن الله الذین افتروا علی فی الامضاء. فهل من یبار-زنی بآیات الرحمن و هل من مبارز زیبارزنی بهج بینات الانسان. و هل من صیفة

^{۲۲} اعتضاد السلطنة: فتنه باب، چاپ اول تهران و ص ۱۱۹ دکتر یوسف فضائی، بایبگری، ص ۱۳۸.

درمیدان سخن رانی با اهل بیان بجنگد؟ من جوانی از عجم هستم که در میدان ایستاده ام و با صدای بلند فریاد می کشم که: موحدان از اهل جمال کجا هستند؟ و کجایند منقطعان از اهل جلال؟ و کجایند خاشعان از اهل مال! و کجایند ترسویان از اهل قیل و قال؟ چرا از جای خود بیرون نمی آئید؟ چرا فرار می کنید در سوراخها پنهان می شوید؟ از ترس؟ چرا در خانه عنکبوت در سر کوهها داخل می شوید!...

و نمونه دیگری از نوشته های سید باب:

« ثم الالف القائمة على كل نفس التي و استعالت و نطف و استنطقت و دارت و استدارت و اضائت و استضائت و افاردت و استفاردت و اقامت و استقامت و سعرب و استعرب و انشهقت و استضعقت و تبلبت و استبلبت و ان في حين اذن الله لها فتجلت ثن فاستجلب فلملالات فاستلالت و قالت باعلى صوتها تلك شجرة مباركة طابت و طهرت و زكت و علت و نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الى نفسها و تورق بمثل نيتة وثمر بمثل مانبتت لن يسمه نار، الانار نفسه و لاهواء الاهواء نفسه و لاتراب الاتراب نفسه...»

این به اصطلاح آیات، چنانچه دیده می شود ترکیب شده از کلمات و افعالی احیانا نامفهوم که میان جمله های آن پیوستگی معنوی و لفظی وجود ندارد و تنها همین اندازه معنی می دهد که: با صدای بلند گفته: این درخت مبارک درختی است پاک و بلند که از خودش بوسیله خودش، برای خودش، به سوی خودش، روئیده است و مانند درختان روئیده و میوه داده و او را آتشی مسح نکرده مگر آتش خودش...

و نیز این قسمت ها از کتاب قیوم الاسماء باب، که در تفسیر حرف «تا» نازل شده است: «ثم كلمة التاء تراب عصير اشباع مثال جوهریات عوالم اللاهوت تراب عصير ذاتیات عوالم الجبروت ثم تراب کینونیات شوامخ اعلى مجردات الملكوت ثم ثم حقایق اهل الناسوت...»

یعنی: پس از آن از کلمه تاء، خاک فشرده سایه ها و مثالهای جوهرهای عالمهای لاهوت و خاکی که فشرده است ذاتهای جبروت جهانهای را، سپس خاک کینونیت بلند، بلندتر از مجردات آسمانی، سپس خاک حقایق اهل ناسوت...

و نیز قسمتی دیگر از کتاب قوم الاسماء « بالله الله المقتدر القادر المقذور، بالله الله القادر، المقادر، بالله الله القادر القدران، بالله الله المقتر المقدر، بالله الله المقتر القدران، بالله الله المتقادر المتقادر، بالله الله المستقدر المستقدر، بالله القدر ذی القدر، بالله الله القدری ذی القدر،...بسم الله القدر ذی القدر، بسم الله القدر ذی لقدر، بسم الله القدر ذی القدر، بسم القدر ذی القادرین، بسم الله القدر ذی المقادر، بسم الله القدر ذی المقادیر، بسم الله القدر ذی المقدورات، بسم الله القدر ذی القدورات، بسم الله القدر ذی القیدورات، بسم الله القدر ذی القیدورات، بسم الله القدر ذی المقدورات، بسم الله القدر ذی المقدرات، بسم الله القدر ذی المقدرات، بسم الله القدر ذی المقدرات، بسم الله القدر ذی الاقدرات، بسم الله القدر ذی القدرات، بسم الله القدر ذی القادات، بسم الله القدر ذی القیدورات بالله الله القدر ذی القیدورات، بالله الله...»

و نیز قسمتی دیگر از آن کتاب

« آثار النقطة جل و عز البیان فی شوون الخمسة من کتاب الله عزوجل کتاب القاء بسم الله الابهی الابهی، بالله الله البهی البهی، الله لا الاله الا هو الابهی، الابهی، الله لا الاله الا هو المبیهی المبتهی، الله لا الاله الا هو المبیهی المبتهی، الله لا الاله الا هو الواحد البهیان، والله البهی البهیان بهاء السماوات و الارض و ما بینها، والله بها باهی بهی بهیان ابهاء السماواتوالارض و ما بینهما، والله بهیان مبتهی مبتاء...»

هذا کتاب من عندالله المیهمن القیوم الی من یظهره الله انه لا الله الا انا العزیز المحبوب، ان اشهد انه لا الاله الا هو و کل له عابدون، ان اشهد انه لا الاله الا هو و کل عابدون، انا قد جعلناک جلالا جلیلا للجالین، وانا قد جعلناک جمالا جمیلا للجاملین و انا قد جعلناک عظیما عظیما للعظیمین، وانا قد جعلناک جبابا للجابین...

تبارک الله من رب ممتنع منیع، و تبارک الله من عظیم معتظم عظیم، تبارک الله من شمع مشتتمخ شمیخ، و تبارک الله من بذخ مبتذخ بذیخ، تبارک الله من فخر مفتخر فحیر، و تبارک الله من ظهر مظهر ظهیر، و تبارک الله من قهر مقتهر قهیر، و تبارک الله من غلب مغتلب غلب...»

و نیز نمونه ای دیگر از آن کتاب

« یا خلیل بسم الله الاقدم؛ بسم الله الواحد القدام، بسم الله المقدم المقدم، بسم الله القدام، بسم الله القدام القدم، بسم الله القدام القدام... بسم الله الواحد القدام، بسم الله الواحد القدام، بسم الله القدام المقدم، بسم الله القدام القدم... الله لا اله الا هو الاقدم الاقدم، الله لا اله الا هو الواحد القدام الله لا اله الا هو المقدم المقدم، الله لا اله الا هو القدام القدام، الله لا اله الا هو القدام القدم، الله لا اله الا هو القدام المقدم... الله الا انا الاقدم...»

این قسمت ها، که نقل شد مانند بسیاری از نوشته های سید باب در قیوم الاسماء و بعضی کتاب ها و خطبه ها و خطبه های دیگر او، قابل ترجمه نیستند.

به طور خلاصه عبارات عربی مزبور در اصل جمله های گسسته وی می باشند که هر کسی نمی تواند معنی و مفهوم درستی از آن استنباط نماید.

نمونه ای از یک لوح سید باب:

« بسم الله البهی الابهی ، لاحمد الله لذی قد ظهر ذاتیات الحمديات باطراز ظرز طرازا طرزانیه، و اشرق الکونیات الذاتیات باشراق شوراق شرقانیه، والاح الذاتیات الباز خیات بطوالع بدایع رفایع منابع، مجد قدس متناعیه، ابتمحمده حمدا ما حمده احد من قبل و یستحمده احد من بعد، حمدا طلع و اضاء و اشراق فانار و برق فابادو اشرق فاضاء و تشعشع فار تفع و تسطع فامبع حمدا شراقا ذوالاشراق و براقا ذی الابرار و شقاقا ذوق الاشتقاق و رقاقا ذو الارتقاق، حقاقا ذو الاحتقاق، کنازا ذو الاکتناز...»

معنی قسمت آخر، که نسبتا نسبت به قسمت های گذشته معنی دار تر است چنین است^{۲۳}

« به نام خدای روشن، روشن تر، ستایش برای خدائی که ذاتیات ستایش ها را ظاهر کرد با طریزی و طرزانیه ای، و روشن کرد ذاتیات کونیات (یعنی موجودات) را به روشنی ای روشن کردن هائی و روشنائیه ای، و آشکار کرد ذاتیات بازخیات (بازخیات در این جا اصلا بی معنی است، زیرا «ببخ» بمعنی با عصا زدن است) را به طالع کننده هائی تازه و رقعہ ها.

^{۲۳} ایضاً ص ۱۴۳.

بلندیهای بزرگوار و پاک. طلب ستایش می کنیم ستایش با سخنان و جمله هائی که نه پیش از این کسی چنان ستایش کرده و نه پس از این کسی خواهد کرد؛ ستایشی که طلوع کرد و روشن شد و نورانی کرد و برق زد و همیشه چنین شد و روشن کرد و روشنائی بخشید و تشعشع کرد و بلند شد و ساطع گشت و امتناع کرد؛ ستایشی که روشن است و روشن کرد و دارای روشنائی شد، و برقی که دارای برق زدن و جدا شدن دارای اشتقاق و نازک شدن، و حقایق دارای احتقاق و گنجینه ای دارای پنهانی و پنهان کردنی...»^{۲۴}

بر کتابها و نوشته های باب اظهارنظرهای زیادی شده است و چون این اواخر نوشته های متفاوتی در این زمینه منتشر شده که با مسئله بهائیت نیز سروکار پیدا می کند ما به یکی از نظرهائی که همزمان با زمان ظهور باب اظهار شده بسنده می کنیم. همانگونه که قبلا اشاره شد حاج محمد خان کرمانی خود از مدعیان سرسخت و رقیب باب به شمار می آمد منتهی با این تفاوت که وی نسبت به شخص باب از معلومات و سواد بهتری برخوردار بود، که در اینجا نظر او را در نوشته های باب منعکس می کنیم:

«...معلوم و معروف است که در چند سال قبل شخصی از اهل شیراز پیدا شد مسمی به میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز که قلیل تحصیلی کرده بود و از قرار مذکور فی الجمله ریاضتی کشیده بود و مردی از عرض طلاب بود و مثل بعضی طلاب خودبین، خود را در عالم خیال کرده و در همین خیال مبالغه کرده بود تا این که مالخولیا او را به این راه واداشته بود که ادعای قطبیت و کمال کند و قومی از طلاب جهال هم به او ملحق شده و از اطراف به شیراز رفته بودند نه به قصد. اتفاقا او را دیدند و فی الجمله حسن ظنی به او پیدا کردند و چون او قومی از طلاب را بر گرد خود دیده از عدم ظرفیت در حد خود نگنجیده بر ادعا افزود و خرده خرده ادعای بابت برای امام غایب کرده و خود را نایب خاص امام قرار داد و آن طلاب جهله هم تمکین کردند و اصل این ادعا جهت طول زمان غیبت، مردم را به هیجان می آورد. پس بعضی مردم هم به حرکت درآمدند و اتباع او هم نام او را پنهان می کردند و به مردم می گفتند که اینک نایب خاص حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و عدل را در عالم منتشر خواهد کرد و جهاد خواهد نمود، ولی نام او را بروز نمی دادند و به

^{۲۴} دکتر یوسف فضائی، شیعهگری، بایبگری ص ۱۴۳.

مقتضای انسان حریص علی ما منع مردم حریص تر می شدند در طلب او، وانگهی اشرار و مفسدین چون بشنوند که جهاد خواهد کرد بسیار حریص می شوند. پس مردم مهیای لقای او شدند و طالب ملاقات او شدند و آن جهال پرده از روی کاربرداشتند و نام او را بردند و مردم نزد او رفتند و چون این ادعای خام را کرده بود که نایب خاص است، خود را مفترض الطاعة قرار داده بود و می گفت اطاعت از او امر من واجب است و جمیع این امت باید مرا بشناسند و رو به من آیند و اعوان و انصار من باشند و چون خواست که با این ادعا چیزی تازه هم داشته باشد، بنا کرد عبارت ها بر سبک قرآن نوشتن و سوره یوسف را شرح کردن و صد و ده سوره ساخت برای شرح سوره یوسف که جمیع آن ها مزخرفات و اباطیل بود و جمیع کسانی که فی الجمله ربطی در عربیت و علم داشته باشند، می دانند که حرف های عامیانه مغلوط و مزخرفات به هم بافته است که اسباب مضحکه است و عوام عجم هم که نمی دانند و آن طلاب هم که خود اهل غرض بودند به دلیل آنکه چون آن مرد مهملات نامربوط می نوشت، آن مریدان اصلاح می کردند و به قدر عقول خود غلطهای

آن را درست می کردند و مع ذلک خداوند او را رسوا کرده بود و مملو از غلط بود و اصلاح پذیر نبود. خلاصه در اول خودش نایب بود و کتابش هم شرح سوره یوسف. دید مردمی که به او گرویده اند احمقتر ازینند و از این بیشتر هم بارمی برند. خرده خرده از قرار نوشته های منسوب به او که در اطراف منتشر شده بود گفت من همان امام غائب منتظر شما هستم و از شکم مادر سر در آورده ام و به این شکل بروز کرده ام و اختیار با خود من است به هر شکل و به هر جا و هر طور که می خواهم بروز می کنم. حال خواسته ام که از شکم مادر سر بیرون کنم و عوام گوساله هم چون آن طلاب با غرض را دیدند که تسلیم می آورند و این نامربوطها را اصلاح و تحسین می کنند تصدیق کردند و چون مشکلاتی از او سوال می کردند که جوابی نداشت، در جواب آنها مهملات معما گونه می نوشت که هیچ از آن نفهمند و چون در عبارت غلط های بسیاری داشت و به او می گفتند می

مع قوله صلوات الله عليه والى من فصلا حاصل اليها من كتب لا تحت
 بنده الفسدة عبودية هذا التبرج الوقاح والبعج الاهاج
 لا زانه الاظهار سلام الله عليه من آية الليل طرفتها
 مع انه سلام الله عليه من بلاد بين الايمان والديهم وكان
 ميا من شان ملك الامار ومع هذه الحجة الكبرى ان شاء الله
 على اثار التولية الى من تاجات والفتنة والزيارات والادب
 بطن يكت بلا شكر ولا سكون قلبي من سافات عنة الف
 بيت مجتله جبهة احد من اولي الاثكار ولا يتاوه احد
 اولي الانصار ولقد اظنه يومئذ قد بعدت لك الامور ان
 جيت خبري من قلبك تلك لمة الفليلة فتاسر متعذرة كما
 صدقة ود مسائل سطوة وكت بحضوره وسئل عن اخذ
 من بي ملكان الاود وخرج من الجوابه بي حتى بعد ذلك
 ومن انك يومئذ دوت في امره بعد ظهور تلك الاثار
 ملك الا فرور من بيت الله داخل من بيت الذي من
 دعوتك من امره عليه والى من قال وقول الحق بما لم
 يجيد وعلني لا يبتك لا بين ربا او بين حيف او من امره
 هات من نظركم وروى من فطوت الامر والحق فدا

خط سيد يحيى

گفت عربی هفتاد قسم است و این هم یک قسم است و آن گوساله ها قبول می کردند و چون دید غلظهایش از عذر و اعتذار گذشت و مردم اعتراض می کنند، از قرار نوشتجات منتشره گفت من قطب روزگارم و همه عالم برگرد من می گردند و به اذن و اجازت من حرکت می کنند و جمیع حروف و کلمات آمدند، پیش من سجده کردند و من همه را مرخص کردم که هر یک دیگری را بدهد و خاصیت یکدیگر را ببخشند و «برو» معنی «بیا» را بدهد!

فصل هشتم

وقایع بعد از کشته شدن باب

پس از کشته شدن باب به جز یک مورد که بدان خواهیم پرداخت حادثه مهمی رخ نداد، اما جریانات به علت سوء قصد به جان ناصرالدین شاه از طرف بابیان به خارج از ایران کشانیده شد که خود بحثی جداگانه دارد و در پی همین مطلب خواهد آمد.

حوادث نیریز

بعد از آن که باب را با آن شرحی که گذشت تیرباران کردند با سخت گیری هائی که دولت در این مورد به عمل آورد و با حساسیتی که بسیاری نسبت به این جریان یا بهتر بگوئیم علیه این جریان از خود نشان دادند کسی جرئت نکرد خود را بابتی بداند و یا اظهار نظر مثبتی در این باره بنماید چه این مسئله تا مدت ها حربه ای دردست افراد به خصوصی بود که از این راه تسویه حساب نمایند.

آنان مخالفین خود را با یک انگ «بایگري» به دردمر می انداختند^{۲۵}. با تمام این احوال یکی از پیروان باب به نام سیدیحیی دارابی پسر بزرگ سید جعفر دارابی ملقب به کشاف کشفی که از علماء مرتاض و فقها عامل بود دست به شورش خونینی زد.

در مورد لقب «سید یحیی» باید یادآور شویم که پدرسید یحیی را کشاف می گفتند ولی دراصل آنگونه که معروف بوده لقبش وحید است. همین منبع می گوید: این لقب را باب به او داد- وحید در حروف ابجد برابر با «یحیی» می باشد.

سید یحیی یا «وحید» یکی از خلفای باب بود پدرش به شیوه عرفا می زیست، از کرامات دم می زد، احادیث تاویل می نمود و می گفت: «من در فلان سفر با خضر همسفر بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف کردم»^{۲۶}

اما علت اینکه علما معترض وی نمی شدند این بود که اولاً سید جعفر کهولت و شیخوخیت داشت و رفتار و کردارش از چارچوب شریعت خارج نمی شد. اما پسرش سید یحیی طبعی جاه طلب داشت او از خدمت پدرش بیرون آمد و راه دارالخلاف را در پیش گرفت و درصاف دولتیان درآمد و مدتی در این لباس زیست تا اینکه به باب پیوست. سید یحیی هنگام سروصدای باب در دربار محمد شاه به خدمتگزاری مشغول بوده و چون جاروجنجال و تنش ناشی از ادعای باب به دربار رسید محمد شاه قاجار سید یحیی را که از افراد مورد اطمینان دربار بوده جهت بررسی واقعه روانه شیراز کرد ۱۲۶۰-هجری برای آن که در راه به وی بد نگذرد اسبی رهاورهم به وی پیشکش کرد. سید یحیی به جای تحقیق، جذب باب شد و به وی گروید و به جای خدمت به سلطان خدمت به باب را ترجیح داد و روانه نواحی اصفهان، لرستان، یزد، تهران، خراسان و قزوین گردید و برای دیدار باب به ماکو رفت^{۲۷} سید یحیی بار دیگر به دارالخلافه برگشت=۱۲۶۵هجری=اما سردی و بی مهری درباریان وی را از آن مکان گریزان نمود و لاجرم راهی یزد شد. سید یحیی در یزد شروع به دعوت از مردم نمود اما چون در آنجا هم تیرش به سنگ خورد یزد را به قصد شیراز ترک گفت و به فسا رفت. مردم فسا جریان کار سید یحیی را به حاکم شیراز نصیرالملک میرزا فضل الله علی آبادی خبر دادند. نصیرالملک نامه ای به سید یحیی دارابی نوشت او را از این کار منع کرد و از وی خواست خود را به شیراز رساند. سید

^{۲۵} نگاه کنید به «شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیجک» نوشته بهرام افراسیابی.

^{۲۶} اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۷۴.

^{۲۷} نبیل زرندي ۳۶۹-۳۷۶ و نقطة الکاف ۲۳۲-۲۲۴

یحیی در جواب نامه حاکم فارس نوشت این موضوع حقیقت ندارد و منکر جریان شد و متذکر گردید که به زودی به شیراز می آیم. اما برخلاف انتظار نصیرالملک، از سید یحیی خبری نشد و خبر رسید که پانصد تن به دوراو گرد آمده اند و احتمال شورش می رود. نصیرالملک فرستاده دیگری به نزد سید یحیی فرستاد اما سید یحیی در آن هنگام عازم نیریز بود و به مامور حاکم فارس وقعی ننهاد. مردم نیریز از آمدن سید یحیی خوشحال شدند و عده ای به او ملحق گشتند.

سید یحیی همراه با سیصد مرد جنگی در خرابه ای در حوالی نیریز سنگر گرفت و به ساختن استحکامات پرداخت. نصیرالملک باز زبان نصیحت و مدارا گشود و از او خواست از راهی که در پیش گرفته دست بردارد. سید یحیی نوشت:

جماعتی دست به نافرمانی زده اند و ممکن است در صورت رها کردن آنان پیامد ناخوشایندی به همراه داشته باشد، من نمی توانم آنان را به حال خود بگذارم چه شورش و فتنه حتمی است، اگر ممکن است چند آدم بفرستید تا مرا سالم به شیراز آورند.

به مجرد اینکه فرستاده نصیرالملک عازم شیراز شد سید یحیی همان شب خود را مهیای نبرد کرد و دستورداد سوارانش فریاد و صیحه زنان - به شیوه بایبان قلعه طبرسی - با شمشیرهای برهنه به نیریز حمله برند. آنان زین العابدین خان - حاکم نیریز - را کشتند ولی برادرش علی عسکرخان توانست جان سالم از مهلکه به دربرد. بایبان اموال زین العابدین خان را به غارت بردند.^{۲۸} (توضیح این که در تاریخ نیبیل زرنندی ترجمه عربی ص ۳۸۳ آمده است که علی عسکرخان نیز به هلاکت رسید) مردم نیریز چون این شجاعت و تهور را دیدند به سید یحیی پیوستند.

اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت گرفت که رعایای نیریزاز « حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین خان نیریزی » حاکم آن شهر دل خونی داشتند و او را از نیریز بیرون کرده بودند، و به علت خوف و وحشت از پیامد کارشان به دنبال موضع محکمی می گشتند. حضور سید یحیی و سابقه وی این خواست نیریزیان را برآورد نمود و آنان مقدمش را گرامی داشتند. سید یحیی هم که خود در پی چنین موقعیت مناسبی می گشت شرائط را مطلوب یافت و دردل به شانس خود آفرین گفت؛ او فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین را نیز از میان بردارند.^{۲۹}

^{۲۸} اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۷۷
^{۲۹} فارسنامه نصیری، علی اصغر خان

این واقعه که به گوش « نصره الدوله فیروز میرزا » صاحب اختیار رسید فوراً فرمان داد لشکری مجهز به وسائل جنگی از قبیل توپ و قورخانه برای سرکوبی سید یحیی رهسپار نیریز شود، سید یحیی هم از این جریان مطلع شد و در پای قلعه در انتظار رسیدن لشکریان نصره الدوله با شمشیرهای برهنه به حالت آماده باش درآمد. سید یحیی بنا به شیوه تمام بزرگان بایان دست به غلوزد و گفت:

- خاطر جمع باشید که از لشکر کاری ساخته نیست و توپ و تفنگ به سوی ما نخواهد آمد چون تمام توپ ها و تفنگ ها به فرمان من می باشد!

سید یحیی در همین سخن بود که توپی به چادرش خورد و آنرا فرو ریخت و یک نفر را هم به هلاکت رسانید سید یحیی باز هم دست از شیادی برداشت و کلماتی بر کاغذ نوشت و به گردن یارانش انداخت و گفت:

- با این ادعیه و اوراد شماها درامانید و از بلاهای زمینی و آسمانی ایمن می باشید.

پس از این شعبده بازی سیصد نفر از آن مردم ساده برای شیبخون و حمله آماده شدند و صیحه زنان به سوی دشمن حمله کردند و سرکرده لشکر فارس را مصطفی قلی خان به عهده داشت، او با فرمان « آتش » به یکباره صد و پنجاه تن از پیروان باب را با همان دعای ضد گلوله به خاک هلاک افکند. دیگران با دیدن این منظره به سادگی خویش و فریب سید یحیی پی بردند و از او برگشتند. بعد از سه روز سید یحیی که دیگر در تعداد کم اطرافیان ایمانی نیافت با پای خود به منزل مصطفی قلی خان رفت. مصطفی قلی خان به سید یحیی پیشنهاد نمود.

- بهتر آن است که امشب به خانه ای که در شهر نیریز داری تا مردم نیز تو را ببینند و فتنه کاملاً خاموش شود.

سید یحیی پذیرفت و با یک نفر از ماموران مصطفی خان راهی خانه خود در نیریز شد، اما در بین راه چشم پسران عسکر خان که به وی افتاد مهلتش ندادند، همگی بر سراو ریختند و وی را تکه تکه کردند.

نه ماه بعد از این حادثه بایان دست به اقدام دیگری علیه ناصرالدین شاه زدند. آنان بعد از قلع و قمع شدن مدتی ساکت نشستند اما این ظاهر قضیه بود. آنان که نمی توانستند علناً فعالیت کنند در این جریان دست به تشکیلات سری زدند. در تهران انجمنی به ریاست سلیمان خان پسر یحیی خان انجمن بایان طی نشست تصمیم گرفت شاه را ترور کند.

در این طرح تمام جزئیات کار اعم از محل ترور، زمان، نوع اسلحه و دیگر کارها طبق نقشه پیش بینی شد. افرادی که برای این کار انتخاب شدند دو نفر به نام های محمد صادق و دیگری که نامش مورد اختلاف است، بودند. ناصرالدین شاه عادت داشت که در دامنه بلندیهای شمران به گردش و تفریح و شکار بپردازد و همواره بین نیاوران و شمیران برای این منظور در رفت و آمد بود: مستخدمین قصر هم به نحوی اطلاعاتی در اختیار انجمن بایان قرار دادند که چه زمانی ناصرالدین شاه به شکار می رود. روز سنه ۲۸ شوال سال ۱۲۶۸ -هجری طبق برنامه پیش بینی شده شاه عازم شکار می شود:

... چنانکه عادت شاه بود یکی و تنها طی مسافت می کرد و همین که در میان کشتزار و بیشه به محل اختفاء آنها نزدیک شد، ناگاه آن دو نفر از کمیگاه خارج شدند و به شکل شاکیان و دادخواهان در وسط راه صدای داد و فریاد را بلند کردند و گفتند:

- پادشاه به داد ما برس به فریاد ما برس! کارمندان دولت و فرمانداران حکومت به ما ظلم می کنند، شکایت ما طولانی است، شرح حال خودمان را در این ورقه نوشته و تمنا داریم؛ عریضه ما را ملاحظه فرموده سپس اگر دست تعدی و تجاوز آن ها را از سر ما کوتاه کردید، پس به مقتضای عدالت خود رفتار نمودید و گرنه ما در هر حال از فضل و مرحمت شما سپاسگزار می باشیم.

شاه اسب خود را نگاه داشت و شکایت نامه آنها را طلب کرد پس یکنفر آنها دست در جیب برد و با سرعتی مانند برق طپانچه ای از جیبش بیرون آورد و بی درنگ به سوی شاه آتش کرد. رفیقش نیز با خنجر به طرف شاه حمله کرد.

شاه فوراً بازویش را گرفت و شروع به دفاع از خود کرد. در این هنگام گرد و غبار مستحفظین شاه بلند شد زیرا صدای طپانچه را شنیده و اسب ها را نهیب دادند تا به حمل حادثه رسیدند و مشاهده کردند که شاه به دفاع از حملات غافلگیرانه مشغول است و نزدیک است که آنها را بکشد. اول کسی که خود را به شاه رسانید و از کشته شدن شاه جلوگیری به عمل آورد محمد مهدی تبریزی رئیس مشق شاه بود.

وی همین که فرا رسید با شمشیر کوتاه دودی به نام قمه ضربتی بر بازوی نفر اول وارد نمود که دو نیم شد و ضربت دیگری بر شکمش زد که شکمش را درید و بعد از آن به رفیقش پرداخت. او را هم بر زمین کوبید، آنگاه نظامیان و

پاسبانان فرا رسیدند و فرد دوم را مجروح گرفتند و چون هنوز رمقی از حیات در او بود او را استنطاق نمودند و روسای جمعیت ترور را از او کشف کردند. آنها پس از آن که کار او را نیز خاتمه دادند شاه را به قصر آوردند ولی هنوز نمی دانستند که شاه زخم برداشته است. وقتی شاه لباس دیگری خواست آنگاه معلوم شد که شاه از زیر بغل و شانه و طرف دنده ها تیر برداشته که چندان خطرناک نبود. این خبر زود به مرکز رسید که شاه کشته شده است. ناگاه مردم تهران از شنیدن آن به هیجان آمدند و گوئی قیامت آنها برپا گشته است. آن روز، روز اجتماع عمومی شد، مردم بازارها و مغازه ها را بستند، و مسلح شدند.

صدراعظم چنین رای داد که شاهنشاه برای آرامش مردم سوار گردد و در خیابانها و معابر عمومی شهر گردش کند تا مردم بدانند که پادشاه قرین صحت و سلامت می باشد.

اعتضادالسلطنه در این مورد می نویسد:

بر خلاف انتظار، شاه بنا بر صوابدید صدراعظم از قصر نیاوران به شهر مراجعت و هنگام ورود در حالی که بر اسب قهوه ای رنگ خویش سوار بود از مشهورترین خیابانهای شهر عبور کرد. آنگاه وحشت مردم به واسطه رویت شاه فرونشست. پس شاه به قصر خود رفته، به معالجه و مداوا پرداخت.

بعد از این جریان مجلس عمومی که جمیع طبقات مردم در آن شرکت داشتند برقرار شد و مقرر گردید که تمام بایبها را نابود کنند و برای شناختن آنها از دفتری که در خانه سلیمان خان پیدا کرده بودند، استفاده کردند. این دفتر را یکی از افراد باند ترور شاه که دستگیر شده بود، افشاء کرد. پس از این واقعه فرمانی صادر شد که تمام بایبان را دستگیر کنند، آنها را دستگیر کردند و دسته دسته و تک تک آوردند و زندانی کردند، آنها را دستگیر کردند تا صورتی را که داشتند تکمیل شد.

چون این کار صورت گرفت آنها را بر طبقات و اصناف مردم از امرا، وزرا، علما، تجار، نظامیان، و صاحبان حرف و صنایع تقسیم نمود و هر صنفی هر قدر از بایی قسمتش شده بود، گرفته و پس از اهانتها و عذابهای بد و گوناگون، آنها را در شهر گردانیده و اعدام کردند. و همچنین بود حال آنان در سایر بلاد ایران، که شرح سلیمان خان گفتنی است:

وقتی سلیمان خان را آوردند بدنش را با نیش خنجر سوراخ سوراخ کردند، در هر سوراخی شمعی روشن نصب، و صورتش را با دوده سیاه و در بازار گردانیدند. شگفت آنکه روحیه او همچنان قوی و محکم بود. آنگاه او را دو شقه و هر شقه ای را بر دروازه ای از دروازه های شهر آویختند- عملی که در کمتر جایی در جهان نظیرش اتفاق می افتد- سلیمان خان مذکور برادر همان فرخ خانی است که در حادثه زنجان (چنانچه سابقا گذشت) بایان جدش را قطعه قطعه و به آتش سوزانیدند. (یک برادر را بایان شمع سوز و برادر دیگر را شاهیان به همان روز افکندند)

در آن وقت دو هفته شهر تهران در حال انقلاب و اضطراب مستمر بود و در این حادثه قریب به چهار صد نفر از بایان کشته و ده ها نفر که حقیقتاً بایی نبودند و دشمنانشان آنها را متهم به بایگیری کرده بودند به آنها ملحق شدند. به همین جهت بعد از این واقعه دیگر برای بایی گری پایه ای برقرار نشد.^{۳۰}

توطئه بایان برای کشتن امیر کبیر

امیر کبیر شورش بایان را سرکوب کرد، اگر چه آنان نهانی فعالیت داشتند اما به آن درجه از قدرت نرسیده بودند که بتوانند نظم عمومی را مختل کنند و دولت را به دردسر بیاندازند. تا زمانیکه بایان در خفا فعالیت می کردند کسی آن چنان مزاحمتی برایشان ایجاد نمی کرد اما وقتی که اقدامات ضد دولتی شان برملا شد رفتار دولت شکل دیگری به خود گرفت یعنی بنا شد بایان را از ایران اخراج نمایند، همین اخراج پایه روند و حرکت بعدی این فرقه را بنا نهاد و سران آن دستخوش سلسله ماجراهائی گشتند که محور اصلی بحث این بخش از کتاب است. حال قبل از پرداختن به این موضوع به حوادثی که منجر به بیرون کردن بایان از ایران شد می پردازیم.

دو حادثه در مدت کمتر از یکسال سرنوشت بایان را تغییر داد و به دولت این واقعیت را فهماند تا این افراد در ایران به سر می برند فتنه ها هر گز نخواهد، خواهید. علینقی میرزا اعتضاد السلطنه که شاهد آن ماجرا بوده واقعه اول را چنین می نویسد:

^{۳۰} فارسنامه ناصر، علی اصغر خان.

- در اوائل جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلدالله و سلطانه که هنوز سال عمرم به سی نرسیده بود، بسی راغب و مایل به مجالست ارباب کمال و اهل حال بودم، از آن روی به قدر امکان محفلی که با وجود ادبا و شعرا تشکیل می داد هر شب و روز، از جمله اهل مجلس میرزا حبیب الله حکیم قآنی، میرزا عبدالوهاب محرم، و میرزا طاهر شعری دیباچه نگار، و میرزا احمد حبیب کاشانی و میرزا احمد هروی، و میرزا ذوقی و غیره بوده اند. چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت فلاسفه و کتب ملا صدری را نیک می دانست در اول شب هدایه ملا صدری را در نزد وی تعلیم می نمودم. من نیز اگر منلائوس و اگر متحرکه از طولوقوس و سایر متوسطات را به وی تعلیم می کردم. بعد از تدریس و تدرس به صحبت سایر ادبا و شعرا مشغول می گشتم. در آن وقت که فتنه باب و بایبها در اطراف منتشر بود، میرزا عبدالرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطنا به آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخ علی و سایر روسای بایبه که در دارالخلافه بود معاشرت می کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگرچه بعضی از لیالی زبان به قدح علما گشودی من او را تادیب کردم. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تاملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رای وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم». گفت: مگر ملاحظه نمی کنید؛ یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر. چنانچه در بحار الانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت». حال بر همین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعہ ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنانکه سرش شمس الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم هر دو به میر اجل اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از من منظور داشت، از این که من نسبت به سایر ابناء ملوک، منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری دامت شوکتها بود. و مضمون رقعہ آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است». من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانه

دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دوره کرده، دست به جیب نموده رقعہ ای در آورد به من داد. در آن رقعہ مفتش از قبل من نوشته بود که: « روز جمعه آینده بایبها خیال دارند به هیات اجتماع با شمشیر کشیده اولاً به مسجد شاه بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولاً به قتل آورده، پس از آن با ذکر « یا صاحب الزمان» به ارک ریزند و فسادى برپا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله روسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده، و فی الحقیقه رئیس بایبه را دارالخلافه اوست، و در چند روز لباسی درآمده که مردم او را نشناسند، و هفته ای بیش در خانه توقف نمی کند و ام الفساد این طایفه است. و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملا محمد تقی هروی که هر دو از روسای بایبه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا خواهد شد.

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: « شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید». جواب گفتم: « به حمد الله تعالی شکر حضرت رب العزه را با اعتقاد درست بوده و خواهم بود.

شناگوی پیغمبر حیدرم

براین آدم هم بر این بگذرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم. چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید، در چهارده سال قبل که منصب مستوفی نظام از آذربایجان به تهران آمدید، به سبب مضاہرت من با میرزا نظرعلی حکیم باشی، و مصاحبت با شما و جمع دیگر با او که از آنجمله محمد صادق خان گروسی و عزیز خان مکرری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبدالرحیم، به اندازه ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انوار را با وجود صغرسن از من می دید که مرا به دعوی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم. چون تنها هستید و ننگی در شان اتابکی پیدا نمی شود، اگر فراموش کرده اید شرحی از روز رمضان خانیاباد و قرمه به و توییح خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید.» تبسم کرده گفتم: لازم نیست، از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند.

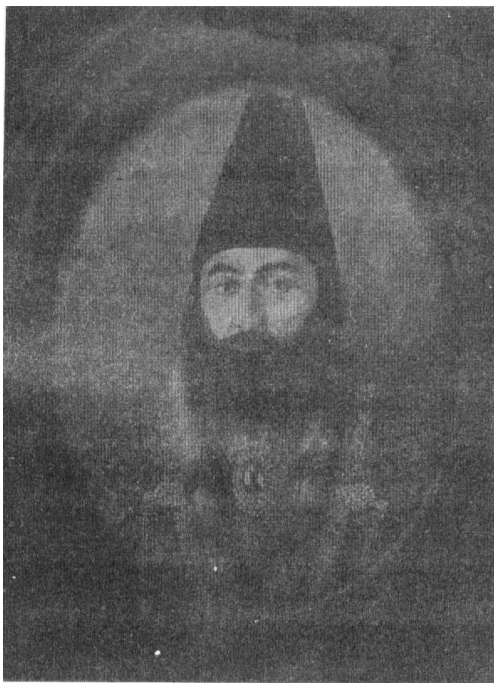
گفتم: تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان این است: اقا میرزا احمد حکیم باشی طیب حاذق و با امانت و معالج مهد علیا و ستر کبری، از نجباء و علماء کاشان بوده پدرش ملا رضا معروف به کبابی است، و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. به ذات پاک الهی و به نمک اعلیحضرت ابداء قضیه باب و بابی مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می شناسم و نه می دانم مقصود او چیست.

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب نظر الی نظره گفت: خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته من دروغ نمی گوید و سخنی نسنجیده نمی نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهدعلیا این سه تن را از شما خواهم خواست. این بگفت و به پا خاست.

هرچند دربین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. درحین وداع گفت: یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می خواهم.

لابد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب به سر می بردم. پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رقعہ ای از امیرکبیر رسید که: در تمام امر معهود تعجیل کنید. بازبر وهمم افزود علی الصباح به صحن آمده متحیرانه نشست، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سوال کرد. شرح حال و سوال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافة داعی باب است. اسمش ملا شیخ علی و هر روز لقبی بر خود می گذارد و هفته ای ملبس به لباسی می شود چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او مستحضر است.

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبدالرحیم داد. اولاً با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی سوال کرده، جواب مقید مسموع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه نگار مشاوره نموده، او حيله ای انگیخت و خدعه ای به کار برد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سید محمد اصفحانی که در مدرسه دارالشفای منزل داشت و یکی از بزرگان بایه بود، نوشت به این مضمون که: مدتی خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟ میرزا سید محمد جواب نوشته که: از این سوال



امیرکبیر برخوردار قاطعانه با باب و بابیت نمود

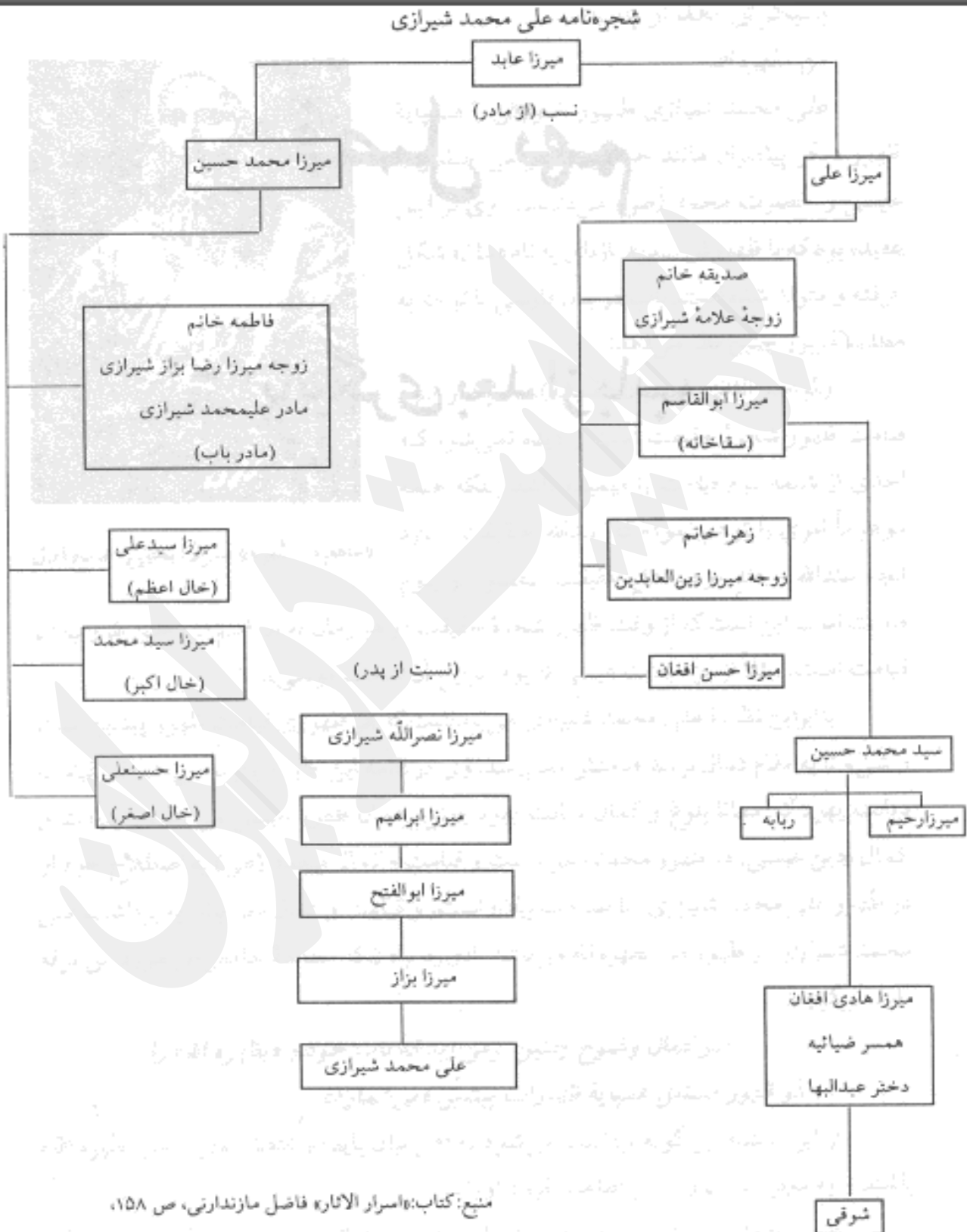
شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته در آنجا تشریف دارند.

چو این نامه افتاد در دست من به گردن گراینده شد شست من فی الفور شرح حال را به امیرکبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزدیک به سه ساعت به غروب مانده، دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخ علی نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورند. و خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملا شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقل نمودند. حکایت را به او اظهار داشته گفت: این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخعلی است.

من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود. هر چند از احوال ملا شیخعلی سوال کردم جوابی نداد. بالاخره او را قدری صدمه زد که بیم هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه

مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) نیز نوشته، اثری نشد. در آن شب شخص مراغه ای کاغذی از ملا محمد علی زنجانی برای شیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آورد. حبس نموده، وقایع به امیر نظام گفته شد.

از این داروگیر رشته جمعیت بایه گسیخته گشت. و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاهنشاه و صواب دید امیر نظام در میدان ارک حکم به قتل بایه شد. از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم به حبس موبد شد. قاصد مراغه ای را نیز میرزا علی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده، گنااهش عفو شد. ولی محمد حسین ترک با سایر بایه به قتل امد...».



فصل نهم

بابیگری بعد از باب

من یظهر الله



علی محمد شیرازی ظهور خویش را همپایه ظهور دیگر پیامبران مانند حضرت موسی حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) می دانست. وی برای عقیده بود که با ظهورش «دین» تازه ای به نام «بیان» شکل گرفته و متولد شده است. باب در بیان فارسی با توجه به مطلب مزبور چنین نظری می هد:

(الواحد الثانی فی بیان القیمة)...مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و دیده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد آنچه عندالله و عندعرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است

این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین «حضرت ثمره» میرزا یحیی صبح ازل غروب آن قیامت است، مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی».

بنابراین نظریه علی محمد شیرازی می پنداشت که هر ظهوری قیامت ظهور پیشین است و شیء تا به مقام کمال نرسد قیامتش نمی رسد. وی در ادامه این نظریه را ارائه می دهد که: قیامت دیانت یهود که همانا بلوغ و کمال دیانت یهود یعنی، همان ظهور عیسی می باشد و قیامت و کمال «دین عیسی» در ظهور محمد (ص) است و قیامت و کمال محمد (ص) به

اصطلاح خوداو در ظهور علی محمد شیرازی «یا صاحب بیان» است، و قیامت و کمال دین بیان به برداشت علی محمد شیرازی در ظهور من یظهره الله می باشد. ادوارد براون که مطالعه جامعی در مورد این فرقه دارد می گوید:

«در کمال وضوح چنین برمی آید که باب خود و «یظهره الله» را دو ظهور مستقل همپایه ظهورات

پیشین «می شمارد»^{۳۱}

از این نوشته این گونه برداشت می شود که اهل بیان باید در انتظار ظهور «من یظهره الله» باشند و به مجرد دیدن وی سرطاعت فرود آورند.

علی محمد شیرازی تاریخی هم برای این پدیده بعد از خودش تعیین کرد. وی به طور صریح در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی این موعد را چنین پیش بینی می کنند:

«اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند. واگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه مبدل به نور گردد.»

غیاث در حروف ابجد معادل ۱۵۱۱ بعد از ظهور باب است و با حروف مستغاث=۲۰۰۱ پس از ظهور بیان می شود، در جای دیگر (باب ۱۳ از واحد سوم بیان) موعد ظهور من یظهره الله را دوهزار سال

پس از فوت خویش بر آورده نموده است می خوانیم:

من یظهره الله، احق است که کلشئی به کلشئی از نفس کلشئی. وما سوی او ماک هستند. واوست قائم به نفس خود بالله و کلشئی قائم به او است. باب اول جنت واسم اعظم ظاهر به اولویت است فضل کل امکان از شیخ جود اوست، مبدا اسناء و صفات الهی است.

چندی پس از مرگ علی محمد شیرازی بر سر مسئله جانشینی و «من یظهره الله» اختلافات زیادی روی داد به طوری که بایان قصد جان یکدیگر



کرده و به جان هم افتادند. انشعاب و چند دستگی از آن پس همواره زیاد شد اما این جریان در ابتدا به علل مختلف سیری بطئی داشت چون پس از قلع و قمع بایان افراد این فرقه فرصت نداشتند تشکیلات منظمی تشکیل دهند و تشکل پیدا کنند. و چون باب قبل از فوت یعنی یکسال پیش از تیرباران شدن جانشینی برای خود انتخاب کرد و موقعیت او را هم مستند مسجل نموده بود بایان در ابتدا هیچ گونه اعتراض نداشتند و کسی هم در پی غصب قدرت نبود، اما گذشت زمان این روند را تغییر داد و مسائل به گونه ای دیگر خود را نشان داد.

صبح ازل اولین جانشین باب

تقریباً یکسال قبل از تیرباران، باب لوحه ای برای یکی از بایان به نام میرزا یحیی فرستاد که مبنی بر جانشینی وی بعد از باب بود. میرزا یحیی پسر میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ مازندرانی نوری است. پدر میرزا یحیی مستخدم دولت و در آخر مامور مالیه مازندران شد که در اصطلاح دیوانی های ایران او را مستوفی می نامیدند. میرزا عباس دارای هفت پسر بود: میرزا محمد حسن، میرزا حسینعلی، میرزا موسی - که بایان به او کلیم خطاب می کنند - میرزا تقی پریشان، میرزا رضا قلی طبیب، میرزا یحیی که از جانب باب صبح ازل لقب گرفت و بالاخره میرزا محمد قلی است. برادران دوم، ششم و هفتم یعنی میرزا حسینعلی - بهاء الله - میرزا یحیی و میرزا محمد قلی از یک مادرند. میرزا یحیی و حسینعلی در تهران نزد خانواده بزرگ شدند و مبادی علوم را نزد آنان فرا گرفتند. این دوزد پدرشان از احترام و محبت خاصی برخوردار بودند چون میرزا عباس مادرشان را گرمی می داشت. میرزا حسینعلی - بعداً بهاء الله را مبلغین تصوف جذب کردند و او با آنان به حشر و نشر پرداخت و همواره در کتابهایشان غور می کرد، میرزا یحیی هم همین شیوه را در پیش گرفت. این دو برادر به دعوت ملا عبدالکریم قزوینی بایی شدند - گفته می شود هنگامی که این دو نفر را به آذربایجان می بردند در بین راه قم و قزوین با پرداختن رشوه به محافظین باب با او ملاقات کردند، این دیدار در همه جا ذکر شده است.



میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله) پایه گذار فرقه بهائی

میرزا حسینعلی ابتدا در تهران سپس در مازندران در قصبه نور - زادگاهش - شروع به دعوت از مردم به سوی باب کرد. او از این شهر به آن شهر تبلیغ را ادامه داد تا به شهر ساری رسید، از آنجا به بابل با قافله به تهران برگشت. این جریان در زمان سلطنت محمد شاه - پدرو ناصرالدین شاه - صورت گرفت.

بعد از درگذشت محمد شاه و استقرار ناصرالدین شاه - همانگونه که اشاره شد، بایان در پی شورش که در اینجا و آنجا به پا کردند و قصد جان شاه را نمودند و یکنفر بابی به نام محمد صادق همراه با دوستش در مجاورت قصرشاهی

واقع در نیاوران شمیران به شاه حمله کردند، در طول این مدت میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در ده افجه نزدیک قصر بهاری شاه به سر می بردند. میرزا یحیی که در این مقطع جانشین باب محسوب می شد موقعیتی خاص داشت چون او را بنابه نوشته ومهر و دستخط باب که عین آن به نظرمی سد رهبریت بهائیان را برعهده داشت بنابراین برای بایان شخص مهمی به شمار می رفت ثانیاً به علت سن کم هنوز آن چنان راه و چاه را نمی دانست و برادر بزرگترش میرزا حسینعلی به عنوان وکیل و پیشکار وی کارها را انجام می داد.

با این حساب باید خط بطلان بر ادعای بهاء الله (میرزا حسینعلی) کشید چون او ادعای خود را بر موجودیت و اظهارات باب بنا نهاد، در حالی که باب می گوید هزار و چند سال دیگر طرف می آید نه بلافاصله!!

میرزا یحیی هنگام جانشینی کمتر از بیست سال داشت، پیروان میرزا یحیی یا صبح ازل را ازلی می گویند. به هر حال طبق وصیت باب میرزا بهاء وکیل میرزا یحیی شد و اولین کاری که کرد او را از انتظار، پنهان داشت تا به وی گزند نرسد، سپس میرزا حسینعلی به انجام وصیت باب پرداخت. بایان هم فقط از طریق میرزا حسینعلی با میرزا یحیی تماس و ارتباط

پیدا می کردند. قبل از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه میرزا حسینعلی برادرش را به شکل دراویش، درآورد، کساء وصله داری برتنش نمود، کلاه درازی بر سر و چماق و کشکول دراویش بردست به طور ناشناس روانه گیلان کرد.

بایان نیز براین عمل صحه می گذارند:

صحت این قضیه را بهائیان تصدیق دارند ولی این کار حمل بر مصلحت نموده بر صحت عمل او بدین وجه احتجاج می کنند که استخلاف میرزا یحیی و کناره گیری از کار او، پنهان شدن وی از انظار و نیابت بهاء از او مخاطبه و مکاتبه تمام اینها سیاست و تدبیر بهاء بود تا از ضرر خویش جلوگیری نماید زیرا وی خودش جانشین باب و صاحب امر و نهی بوده، او همان کسی است که باب به ظهورش بشارت داد بلکه او بوده است که باب را تربیت کرده و او بوده است باب را به رسالت مبعوث نموده تا عالم را به ظهور جمال قدم و علء العلل بشارت دهد و از این جهت گفته است: «کی او را تربیت می نمود؟» یعنی که بود آن که باب را می کرد؟ چنانکه تفصیل آن در یکی از کتب آنها موسوم به کتاب سیاح است نوشته شده است. این کتاب را فرد مورد اعتماد بایان نوشته، هرچه دلش می خواسته در آن درج نموده و آنرا به سیاح مجهولی که هیچ اسم و رسمی از او نیست نسبت داده است تا غرضی که در نفس او بوده است، انجام شود. چنانچه عادت بایان در بیشتر کتبشان مانند کتاب رجم الشیطان وغیره چنین می باشد در کتاب مذکور صفحه ۸۸ و ۸۹ مقاله ای نوشته است که متن فارسی آن این است:

بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه، رجوع به طهران نمود (یعنی بهاء) و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء الله در تهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملا عبدالکریم درین خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرس حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام (یعنی میرزا تقی خان اتابک و صدراعظم) باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدند پس چاره ای باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاء الله محفوظ بماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخصی خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال به نام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند باری به تایید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و چون مخابرات سریه

در میان بود این رای باب را پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او درالسن افواه بود و این تدبیر عظیم تاثیر عجیب کرد که بهاء الله باوجود آن که معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد...» و سپس گفته است باید به خوانندگان گرامی بگویم که حسینعلی بهاء از این کلکی که زد و از این کلاه درازی که بر سر برادرش گذاشت، دو منظور داشت: اول آن که از شر برادر میرزا یحیی مصون و محفوظ بماند، دوم آن که دعوت بایمان به نقطه مجهولی متوجه باشد و صاحب دعوت در دسترس نباشد مبادا مردمان بزرگ و اشخاص فاضل با وی تماس بگیرند و بر جهالت و سفاهت او آگاه شوند آنگاه از مسلک آنها اعتراض کنند.

گمان دارم حسینعلی بهاء این سیاست را از سوء سیاست حاج میرزا آغاسی وزیر بی تدبیر محمد شاه آموخته باشد؛ که وی باب را در قلعه چهریق محبوس نموده و رابطه مردم را با او قطع کرد و مردم نتوانستند، بفهمند که این مرد تا چه اندازه جاهل و نادان است. لاجرم در وهم و خیال افتادند و به عبارت فریبنده مبلغین بابی مغرور شدند و در نتیجه تعدادی از افراد ناراضی بدین مسلک موهوم متمایل گردیدند.

چنین می نماید که حسینعلی بهاء بدین نکته متوجه گشته باشد و یا سیاستهای خارجی بدو الهام داده باشند و او این سیاست را تعقیب نموده باشد. زعماء بایمان و بهائیان از این سیاست منحرف نشدند و هر کدام در آن نقطه دوران نظار به سر می برند تا کسی از اوضاع و احوال او مطلع نشود.

هم اکنون شوقی افندی ولی امر بهائیان گاهی در عکا و اغلب در اروپا و آمریکا به عیاشی مشغول می باشد و در مراکز بهائیان آمد و رفت ندارد. بهائیان و غیر بهائیان از اوضاع و احوال و عیاشیهای وی بی خبرند، فقط به عبارت قلنبه آب طلائی مبلغین بهائی مانند « ظهور و جلوه اعلی و ابهی ثمره نظم بدیع جهان آرای جمال ابهی حضرت ولی « امرالله» و از اینگونه عبارات و القاب بی معنی مغرور شده اند^{۳۲}.

^{۳۲} زعیم الدوله، مفتاح، باب الابواب ص ۱۹-۲۱۸.

چگونگی تبعید بابیان به بغداد، نخستین جای پای بیگانگان

بعد از ترور ناصرالدین شاه بابیان را به بغداد تبعید کردند که در مورد میرزا حسینعلی - بهاء الله - این حرکت از حساسیتی فوق العاده برخوردار شد و همان گونه که خواهیم دید میرزا حسینعلی رهبر بهائیان یعنی پایه گذار این فرقه گردید و هم او بود که با پای درمیانی سفیر روسیه تزاری شفاعت، سپس به بغداد فرستاده شد. و از همین مقطع دخالت بیگانگان و جای پای آنان علنی و هویدا گشت که در جای خود به گونه ای مشروح به شرح آن می پردازیم.

با دستگیری حسینعلی بهاء در جریان ترور ناصرالدین شاه سفارت روسیه در تهران درنگ را جایز ندید و با اقدامات جدی نشان داد که نسبت به این جریان که در ایران می توان از آب گل آلود ماهی گرفت، حساسیت دارد و کاملاً موضوع را پی گیری می کند. البته حمایت دولت روسیه تزاری را از جریان بایبگری باید از همان زمانی دانست که باب از شیراز به اصفهان منتقل گردید و تحت حمایت و پوشش منوچهر خان گرجی قرار گرفت و در منزل وی آن چه می خواست انجام داد. مدارک و شواهد گواه است که این مساعدت نمی تواند خود جوش و سطحی باشد چون اصل و نسب منوچهر خان گرجی و اعمالی که از وی در مورد باب سرزد سوالات زیادی را مطرح می کند که خود بهائیان نیز بدان اشاره کرده اند.

منوچهر خان گرجی یک ارمنی بود که در سال ۱۲۰۹ هجری قمری به اسارت اقا محمد خان قاجار - در لشکر کشی وی به روسیه - درآمد و از تفلیس به ایران آورده شد. منوچهر خان گرجی در دربار فتحعلی شاه بعد از مرگ آقا محمد خان به خدمت گرفته شد و در صف خواجگان حرمسرا درآمد سپس به غلام خاصه شاه ارتقاء مقام داد. هوش ذاتی، درایت و نکته سنجی، این غلام را به درجات بالاتر رسانید و حمایت سفیر روسیه از وی به گونه های مختلف از این اسیر یک مقرب دستگاه ساخت. خواجه باشی و ایشیک آقاسی سمت های بعدی این گرجی زاده در زمان حیات فتحعلی شاه بود.

در دوران محمد شاه - نوه فتحعلی شاه - منوچهر خان گرجی بیش از پیش درخشید و حکومت خراسان به وی واگذار شد گرچه، علمای اصفهان در ابتدا به این انتصاب به شدت مخالفت ورزیدند اما نفوذ و قدرت وی این مقاومت را درهم شکست و توانست جای خود را در اصفهان برمسند حکمرانی مستحکم نماید. با برخورداری از نفوذ و قدرت خود منوچهر خان گرجی همانگونه که دیدیم باب را به بهترین وجه پناه داد و حمایت نمود... و برای پیشرفت آئین وی خیلی

مساعدت کرد و تا موقعی که زنده بود، در اصفهان از باب به بهترین نحو پذیرائی کرد، و در حفظ جان وی بسیار کوشید.^{۳۳} و در جای دیگر:

«... ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید... پادشاه روس فرستاده بود به نزد ایلچی تبریز» که شرح احوالات معلوم نماید و به جهت من ارسال دارد، همین که این خبر رسید حضرت را شهید نموده بودند.^{۳۴}

گفته شد در ماجرای ترور ناصرالدین شاه توسط بابیان چند نفر از جمله میرزا حسینعلی بهاء دستگیر شدند، در رهائی وی دخالت سفیر روسیه و مصرانه از بدیهیات است که شرح آن را دختر حسینعلی بهاء بهیه «ورقه علیا» چنین می نویسد:
... خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصد به حیات شاه شده بود پدرم (منظورم میرزا حسینعلی بهاء) در خانه ملکی بیلاقی ما واقع در نیاوران بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب به مادرم مراجعه و خبر داد:

آقا توقیف شدند... بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند، به استثنای خادمین

اسفندیار و یک زن... میرزا موسی برادر پدرم (عموی وی) مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم. میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار کرد. اخبار وقایع به وسیله خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنصل روس در تهران بود به ما رسید... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی کردند به ملاقات مادرم آیند، مگر زن «میرزا یوسف» که عمه پدرم باشد، یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد کشتار پدرم هستند. میرزا یوسف موضوع را به قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ



بدیع قاصد بهاء الله که نامه او رابه نام لوح سلطان برای ناصرالدین شاه آورد

^{۳۳} تاریخ رجال ایران - قرون ۱۲-۱۳-۱۴، مهدی بامداد، جلد ۴ آثار ۱۶۲۱ تهران ۱۳۴۷.
^{۳۴} نقطه الکاف، به اهتمام ادوارد براون، مطبعه بریل، هلند، ۱۳۲۸ هجری قمری. برابر ۱۹۱۱ م- ص ۲۳۳

تصمیم برخشی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می کرد به عرصه ظهور آمد. قنسول روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخت و گفت آیا تا کنون به اندازه کافی انتقام بی رحمانه خود را نگرفته اید- چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد- آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد کشتن پرنده هم نمی خورد- من تصمیم دارم این شریف زاده- یعنی میرزا حسینعلی بهاء- را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک موی از سراو کم شود برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد، امیدوارم به اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت مطبوع من پیشتیبان من است...طولی نکشید که شنیدم حاکم (در آن موقع امیر کبیر به قتل رسیده بود و جانشین وی میرزا آقا نوری بود) از ترس این که بی توجهی به اخطار سخت قنسول روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می دهد^{۳۵}،

بعد از مرگ امیر کبیر در سال ۱۲۶۸ هجری قمری بابی ها میدان را مساعد دیدند و اعمال بالا نتیجه همین فقدان است. صدارت در آن ایام یعنی پس از امیر کبیر به مردی واگذار شد که بزرگترین ویژگی اش وابستگی به سفارتخانه های خارجی و ترویج هر گونه فساد بود. «میرزا آقا خان نوری» که در توطئه براندازی و قتل امیر کبیر دست بالا را داشت همشهری میرزا حسینعلی بهاء به شمار می رفت و با پدر و برادر وی ارتباط نزدیک داشت از این رو هیچ گونه حمایتی در مورد حسینعلی بهاء فروگذار نکرد. میرزا حسینعلی بهاء در آن هنگام به سفارت روس در زرگنده رفت و در منزل «میرزا مجید» منشی «پرنس دالگورکی» که وصل به منزل سفیر بود پناهنده شد. سفیر روس به میرزا حسینعلی بهاء پیشنهاد می کند که تحت حمایت آن سفارتخانه به روسیه برود و میرزا حسینعلی بهاء روز اول ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ هجری همراه دو تن از خادمان سفارت روسیه، پسرش عبدالبهاء (عباس افندی) و دخترش (ورقه علیا) و سایر افراد خانواده عازم بغداد می شود. آن سال نزد بابیان به عام بعد از حین معروف است. میرزا یحیی (صبح ازل) هم که همراه برادرش بود همانند

^{۳۵} اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۲۰۲.

گذشته دوباره به زندگی مخفی روی آورد و از انظار به دور می ماند. همانگونه که از متن نامه برمی آید سراسر نامه تضرع، ضعف، زبونی، و زاری است و میرزا حسینعلی بهاء تقاضای عفو و پوزش دارد، او برای جبران گذشته خویش متوسل به ارسال چنان نامه ای شد و در آن یادآور گردید که بایان در سال ۱۲۶۸ هجری در جریان حوادث شرکت نداشتند و برای تبرئه خویش دلائل و ادله هائی هم ارائه داد. میرزا حسینعلی بهاء قبلا نامه ای ترتیب داده بود که از طرفدارانش می خواست راه اطاعت و تسلیم و ثنا و دعا را نسبت به پادشاه قاجار درپیش گیرند.^{۳۶}

سردی دربار ایران درقبال نامه التماس آمیز میرزا حسینعلی بهاء بایان را بر آن داشت تا دست به شیوه ای زنند و با دولت عثمانی از در دوستی در آیند که در جای خود از آن سخن خواهد رفت. میرزا حسینعلی بهاء و برادرش در ترکیه اختلافاتشان روز به روز عمیق تر شد و با توجه به زمینه های از پیش فراهم شده، حسینعلی بهاء به عنوان پایه گذار فرقه تازه بهائیکری دست به فعالیت زد و دست برادرش را به کلی کوتاه نمود. آنان در قبرس روز به روز از تعداد و نفوذشان - که اگر بتوان آن را نفوذ نامید - کاسته شد.

عاقبت میرزا یحیی (صبح ازل) و ازلیان:

صبح ازل در برابر پیوستن بایان به برادرش در پوشش بهائیکری ناتوان ماند و فعالیت چشمگیری از خود نشان داد و بر همان پیروان ازلی قلیل خویش اکتفا کرد. ازل بر خلاف برادرش فردی قانع و درویش بود. پس از آنکه بایان را از ادرنه به دو نقطه مختلف یعنی عکا در اسرائیل و ماغوسای در قبرس راندند، وی در قبرس تا سال ۱۳۳۰ هجری قمری به رهبری ازلیان باقی ماند و پس از وی حاجی میرزا یحیی دولت آبادی که در تهران به سر می برد جانشین وی گردید. اما ازلیان خیلی زود به گمنامی کشانیده شدند و تقریباً با مرگ صبح ازل ازلیگری هم مرد.

تبعید به عکا

واما تبعید بایان از ادرنه به عکا (که در آن مقطع دیگر عنوان بهائی داشتند) آغاز فعالیت این فرقه محسوب می شد. ماجرای تبعید بایان از ادرنه از این قرار است که:

^{۳۶} سید محمد طباطبائی، مجله گوهر، سال چهارم، شماره ۴ تیر، ۱۳۵۵.

دولت عثمانی یا «باب عالی» و سفارت ایران متفق شدند که محل تبعید بهائیان را نیز تغییر دهند پس بهاء و حزب او را که تعداد نفراتشان ۷۳ تن بود به عکا فرستادند و چند نفر جاسوس از وجوه حزب ازلی بر آنها گماشتند تا از اعمال آنها مراقبت کرده حکومت ایران و عثمانی را از وضع آنها خبردار کنند.

جاسوسان مذکور از این قرار بودند: «سید محمد اصفهانی» «آقا جان بیگ» «عمر آقا» «استاد محمد علی سلمانی اصفهانی» «میرزا رضا قلی» «استاد عبدالکریم خراط اصفهانی» «میرزا جعفر» و «محمد ابراهیم» از طرف دیگر از لیان را که تعدادشان به سی و چند نفر بیشتر نمی رسید به جزیره «قبرس» فرستادند و نیز چند جاسوس از طرف بهاء بر آنها گماشتند از این قرار بودند: «میرزا حسین اصفهانی خطاط» ملقب به مشکین قلم «آقا خلیل مسکر کاشانی» «حاج جعفر تبریزی» «آقا عبدالله اصفهانی» و میرزا علی آذربایجانی مراغه ای ملقب به سیاح.

این حرکت یعنی تبعید بایان از ادرنه به عکا و قبرس در ابتدای سال ۱۲۸۵ هجری ۱۲۴۸ یعنی مطابق ۱۸۶۹ مسیحی صورت گرفت. پس از تبعید آنان را ظاهراً در محل تبعیدیشان زندانی کردند و چند ماه هم از اختلاط و روبرو شدن با هم ممنوع کردند ولی بعد از مدتی این حکم لغو شد.

بعد از این فرمان حسینعلی بهاء شروع به دعوت مردم به سوی خویش کرد، ولی اسم و شیوه ای تازه برگزید و چون خود را تحت مراقبت افراد برادرش می دید که نمی گذارند او فعالیت نماید لاجرم وی تفکر نمود و آتش فکر خود را برافروخت تا عاقبت به این نتیجه رسید تا وقتی که در تنگنای مراقبت شدید افراد برادرش باشد، به مقصود نمی رسد و چاره ای جز اعدام جاسوسان برای خود ندید بنابراین دستور داد شبی در میان آنها ریختند و جاسوسان را با آلات جنگ و ساطور هلاک کردند. این قتل عام که در آن دیار کم سابقه بود باعث شد که حکومت عثمانی بهاء و پیروانش را دستگیر کند و به زندان بیاکند.



بهاء بنا به گفته بهائیان هشت ساعت و بنا به گفته حکومت و ازلی ها چهارماه در زندان بود و آن گاه او را تحت مراقبت شدید آزاد ساختند ولی پیروان بهاء چند ماه و چند سال در زندان باقی بودند و آن چنان که ازلیها می گویند به واسطه « اصغر ذی الوجیهین» یعنی لیره زرد آزاد شدند. پس از سقوط ازلیان بایبان به رهبری حسینعلی بهاء با جلب قلوب بعضی از وجوه بایبان و خوش رفتاری و حسن تدبیر پسر بزرگ بهاء عباس افندی ملقب به غصن الله الاعظم در زمان حیات پدرش و به عبدالبهاء بعد از ممات او تقویت شد که بر اخبارامم و ملل داشت، نیروی بزرگی در جلب قلوب و استحمار پیدا کرده بود و می توانست باهر طائفه ای موافق ذوق و سلیقه آنها وارد بحث شود. اعتقاد براین است اگر عباس افندی نبود؛ پایه ای به آن سرعت برای بهائیان برقرار نمی شد. زیرا

میرزا یحیی صبح ازل با فرزندانش و یکی از اصحابش در شهر ماغوسا در جزیره ی قبرس، ۱- صبح ازل
۲- پسرش میرزا عبدالعلی ۳- پسرش میرزا رضوان علی
۴- میرزا عبدالاحد زنجانی که پدرش در واقعه ی زنجان کشته شد

وی درسیاست و تدبیر ید طولانی داشت. مرام بهاء رو به ترقی گذاشت و خودش نیز به تدریج و قدم به قدم بالا رفت، از باب ارتقاء به مهدویت و از مهدویت، به ولایت مطلقه و از آن نبوت عامه و خاصه و از آنجا به مقام ربوبیت و از آنجا به مقام الوهیت و سپس به جائیکه نهایت ندارد بالا رفت؛ چنانکه از کتب و اقوال و افعال وی براین مراتب اطلاع پیدا خواهیم کرد.

پس از این پیش آمد بهاء سعی و کوشش نمود تا دعوت و شریعتش را در عالم انتشار دهد. بدین جهت دعوات بسیاری سرا به بلاد ایران و دعواتی علنا به قفقاز فرستاد؛ زیرا حکومت روس سیاست خود را در آن می دید که آن ها را تقویت کند تا بوسیله آنان اغراض خویش را انجام دهد به این جهت آن حکومت آنها را در بلاد قفقاز مساعدت کرده؛ به آنها آزادی کامل داد تا علنا عقاید خودشان را اظهار کنند- که شرح مفصل آن را از زبان صبحی داستانسرای رادیو ایران و منشی و محرم اسرار عبدالبهاء- خواهیم شنید. آنها در روسیه دو معبد یکی در «بادکوبه» و دیگری در عشق آباد ساختند ولی در بلاد ایران و در کشور عثمانی و هند مخذول شدند و زمانی هم در مصر به وسیله حاج ملا علی تبریزی، حاج میرزا حسن خراسانی، حاج عبدالکریم تهرانی (که خود و پسرش توبه کردند)^{۳۷} این کار انجام گرفت.

در اوائل ماه محرم ۱۲۶۹ که بهاء و دیگر بایان با هم وارد بغداد شدند ازل از نظرها پنهان شد ولی وی گاهی محرمانه در اطراف بغداد گردش می کرد، پاره ای از اوقات به طور ناشناس به بعضی از حرفها مشغول می شد، گاهی دیگر به شکل اعراب در بغداد متوقف بود. برخلاف آن بهاء هرگز از بغداد خارج نمی شد، وی هر روز در قهوه خانه ای که در کنار دجله بود جلوس می کرد و مانند یکی از خود بغدادی ها با مردم صحبت می نمود. بعد از مدتی که از این ماجرا گذشت، اوضاع تغییر کرد.

بایانی که در ایران بودند شروع به مهاجرت کردند تا آن که چند صد تن از آنها در بغداد حمایت شدند، ولی نمی دانستند چه بکنند، با چه کسی انتساب حاصل کنند و در مقابل چه شخصی خاضع باشند؛ زیرا هر کدام از وجوه آنها برای خودش داعیه ریاست و زعامت داشت. بهاء نیز از روی غضب با گوشه چشم به آن ها نگاه می کرد؛ زیرا در دلش افتاده بود و پیش خود چنین فکری کرد که روزی زمام این جماعت را در دست بگیرد. به این جهت به کارهای زشت آنها و فتنه و فساد را که برپا کرده بودند و دعوای ریاست و زمامداری را که داشتند، به این برهان که برادرش جانشین و پیشوای شرعی بایها می باشد، اعتراض می کرد و سعی و کوشش می نمود تا مردم را به سوی برادرش جلب کند در حالی که بایان به گفتارش ایمان نداشتند جانشین برادر و نیابت خودش را قبول نمی کردند.^{۳۸}

^{۳۷} مفتاح، باب الابواب، ص ۲۳۲-۲۲۴.

^{۳۸} مفتاح، باب الابواب، ص ۲۳۲-۲۲۴.

به این جهت آتش بغض و عداوت میان آنها روشن شد، در باطن بعضی بغض و کینه بعضی را در دل داشتند و چیزهائی که قلم از ذکر آن شرم دارد به هم نسبت می دادند. قریب به یکسال حال بدین منوال باقی بود. تا این که بایبان چون دیدند بهاء در عزم خود ثابت و تغییری در تصمیم خویش نمی دهد لاجرم نسبت به وی سوء قصدی کردند و به خیال کشتن او افتادند و نزدیک هم بود که به مقصود خود برسند ولی بهاء از شدت مقاومت و دشمنی آنها ترسید و ناچار به فرار شد.

میرزا حسینعلی بهاء محرمانه از بغداد خارج شد و به اطراف کردستان عثمانی فرار نمود و به طور ناشناس در مزرعه موسوم به «سرگلو» که نزدیک بلده سلیمانیه «شهر زور قدیم» بود اقامت گزید و گاهی به طور محرمانه در لباس درویشان به سلیمانیه می آمد، و در محضر شیخ عبدالرحمن رئیس صوفیان آنجا حاضر می شد.

مدت دو سال به همین حال باقی بود و آن چه را از متممات پیشوائی آن دسته لازم بود، تهیه می کرد. کتاب موسوم به هفت وادی و قصیده و رقائیه را در آنجا نوشت، تا سرانجام بنا به اصرار بعضی از بایبان از بغداد مراجعت نمود و شروع به جمع آوری آن طائفه پراکنده کرد.

در این میان بین بایبان در شهرهای ایران شورشهایی مرتبا برپا می کردند و به مسلمین حمله نموده آنها را می کشتند. مسلمین نیز به آنها حمله نموده و از آنها می کشتند. کشتار بین بایبان و مسلمانان در کتاب «سیاح» که یکی از کتابهای معروف بایبان است به تفصیل آمده که می خوانیم:

و هر چند این طائفه از این وقوعات عظیمه از قتل رئیس و سائره نزلزل و اضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثیر و تزايد نمودند لکن باب چون در بدایت تاسیس بود که قتیل گشت لذا این طائفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی خبر بودند، دست به مدافعه گشودند، لکن بعد از رجوع بهاء الله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح حال این طائفه جهد بلیغ نمود، به قسمی که در مدت قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد.^{۳۹}

^{۳۹} سیاح، متن فارسی، ص ۹۲

« چون تعلیم را چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و رفتار این طائفه بود، حال در ایران بر عقاید و وجدان ایشان است.»

پس از نقل این دو جمله از کتب خود این طائفه واضح می گردد که آنها چند سال بدون رئیس بودند و بهاء به زیرکی و مساعدت برادرانش مانند میرزا موسی، میرزا قلی و میرزا یحیی (نه دیگر برادرانش که گفته های او را پشت سر انداختند) و چند تن از وجوه بایان توانستند بر آنها که با وی در امر ریاست معارضه می کردند غلبه حاصل کند پس شروع به جلب نظر و ارشاد بزرگان بایه کرد و سعی و کوشش نمود تا او باش را از ترور و کشتار مسلمین و کارهای زشت و نابود کننده ای که مورد تنفر قلوب بود باز دارد و نیز در بعضی از سخنانش به طور رمز و اشاره اظهار می داشت:

که وی از آن تعلیمات باب که مورد انتقاد خاص نه عوام مردم است عدول کرده و تعلیمات باب را رمز و اشاره به سوی خود قرار می داد. در این میان اگر حوادثی از ناحیه بایان اتفاق نیافتاده بود که این وضع و رفتار بهاء مورد رغبت واقع شود، وقوع بعضی حوادث غیر منتظره از ناحیه بایهها تمام سعی و کوشش بهاء را مانند باد به هدر داد.^{۴۰}

فصل دهم

تبعید بایان از بغداد به استانبول

^{۴۰} ایضا.

باب روز اول محرم متولد شد این روز نزد بابیان عید رسمی و آن روز مقدسی می باشد، مجالس جشن و سرور در آن برپا کرده و هر کاری که نفس شهوانی آنها بخواهد و چشم آنان از لذت ببرد به جا می آورند. از طرفی دیگر آن روز نزد شیعیان روز حزن و ماتم است و از این روز شروع به تاسیس مجالس عزاداری حضرت حسین بن علی بن ابیطالب سبط حضرت رسول علیهم الصلوٰة و السلام می کنند و همچنان مجالس سوگواری در همه جا تا روز پانزدهم این ماه بلکه تا چهل روز بعد از عاشورا ادامه دارد^{۴۱}.



عبدالبها و غضن

عبدالبها و غضن اظهر در ادرنه، با مشكين قلم و ميرزا محمد علی و جمعی از بابیان

عبدالبها و غضن

عبدالبها و غضن در ادرنه، با مشكين قلم و ميرزا محمد علی و جمعی از بابیان در تصویر بالا موجود می باشند با توجه به این اختلاف بابیان در چنین روزی در بغداد در باغی که نزد آنها به باغ رضوان نامیده می شود اجتماع نموده، هر نوع از ماکولات و مشروبات و وسائل لهو و لعب و لذات را آماده کرده، زاید بر آنچه سالهای پیش به جا می آورند

^{۴۱} مفتاح، باب الابواب، ص ۲۲۲.

اظهار مسرت و تظاهر به مستی می کردند. چون این خبر به مردم شیعه بغداد رسید همگی اعم از ترک و فارس و عرب، صرف نظر از دیگر اختلافات همگی اجتماع نموده، چنین گمان می کردند که این بساط عیش و عشرت در چنین روزی به منظور دشمنی با شیعیان و استهزاء به مذاهب آنان و عیبجویی در دین مسلمانان برپا شده است لذا می خواستند بریزند و دمار از روزگار بیاورند، و اگر مداخله عقلا و دخالت حکومت محل نبود، روز خونینی برپا می شد.

و نیز در آن وقت چنین اتفاق افتاد که یکی از بزرگان علماء شیعه به نام شیخ عبدالحسین تهرانی و ملقب به شیخ العراقین به عراق آمده بود. نماینده مورد اعتماد دولت ایران هم در آن وقت میرزا بزرگ خان بود. مردم جریان را به نماینده ایران گفتند و آنها هم در این موضوع مشورت نموده میان آنها اتفاق چنین حاصل شد که چون این طائفه بر خلاف دین اسلام رفتار کرده اند و چون برخلاف معاهده بین دولتین (ایران و عثمانی) در حمایت دولت عثمانی رفته اند لذا باید بایان را کویید.

سپس با حکومت ایران و وجوه علماء و بزرگان مجتهدین شیعه در عراق شروع به مذاکره تا آنها را مجتمع کنند. پس تمام آنها به جز شیخ اجل شیخ مرتضی انصاری حاضر گشته و به اتفاق آراء تبعید بایان از عراق عرب را حکم دادند و با کمال شدت تبعید آنها را از حکومت ایران و عثمانی خواستار شدند.

از آن به بعد کار از دست فرماندار و ارتش خارج از طرفی به دست سفارت ایران در استانبول (باب عالی) و از طرف دیگر به دست وزارت خارجه و سفارت عثمانی در تهران افتاد، هم بعد از چندی مذاکره آنان اتفاق بر تبعید بایان به استانبول پیدا کردند، و حکم هم از طرف حکومت عثمانی صادر شد. وقتی کلیه بایان را جمع نمودند، دوازده شب در باغ نجیب پاشا توقیف کردند آنها را از راه موصل و حلب اسکندریه به استانبول فرستادند. میرزا یحیی هم قبل از آنها به موصل آمد و در آنجا به آنها ملحق شد. باید یادآوری نمود که همانند تهران در بغداد هم میرزا یحیی هم چنان از نظر عموم مردم حتی خود بایان مستور بود و چون آنها مجبور به خروج از بغداد شدند؛ وی قبل از آنها به موصل آمد، و چون از آنجا بیرون شدند؛ میرزا یحیی پیوسته یکی دو منزل از قافله بایان جلوتر می رفت.

بایان بسیاری از اوقات از بهاء درخواست می کردند که در بین راه با میرزا یحیی روبه رو شوند و در این باره اصرار و الحاح می کردند ولی بهاء درخواست آنان را اجابت نکرد و بدین منوال رفتند تا به اسلان بول وارد شدند، و آنها را در خانه ای که مجاور سفارتخانه ایران بود منزل دادند و قریب به چهار ماه در آنجا اقامت کردند.

مدت توقف بهاء در بغداد دوازده سال بود. نزدیک به دو سال بعد از سال اول تبعید شاه به بغداد در کوههای

کردستان بود و بقیه این مدت را در عراق عرب به سر برد.

در آن وقت سفیر دولت ایران در قسطنطنیه میرزا حسین قزوینی شهیر بود که بعد از آن برمسند صدارت قرار گرفت.

میرزا حسین قزوینی از صدارت ایران یا «باب عالی» درخواست کرد که بایان را به دورترین بلاد خاک عثمانی تبعید کنید

و پس از مقرر کردن ماهیانه مرتبی از طرف حکومت عثمانی آنها را به ادرنه که آنرا در اصطلاح بایان «ارض سر» می نامند

تبعید کردند. این جریان در سال ۱۲۸۰-هجری واقع شد.

پس از استقرار بایان در ادرنه پرده ها بالا رفت راز

نهانی آشکار شد، بهاء از جا برخاست و صریحا مردم را به

سوی خود دعوت نمود و میرزا یحیی را، مانند هسته میوه

ای که میوه خورده از دهن بیرون می اندازد، به دور

انداخت. از همین جا میان آن دو برادر و پیروانشان زد و

خوردها، جنگ و نزاع ها و کشتارها در جریان آمد و

اختلافات علنی گردید. از همین روقط بایان به دو گروه

تقسیم شدند: گروهی به طرف حسینعلی بهاء رفتند خود

را در بدو امر ملقب به «ایشان» کرده بود(و این لقبی بود که

تصویری از صبح ازل و فرزندانش در قبرس

روسای طائفه ترکمن در ترکستان بدان ملقب بودند) پس از آن خود را ملقب به «ذکره» کرد که آنرا از قول خدای تعالی «

انا نحن نزلنا الذکر و انا الیه لحافظون» گرفته بود. پس خود را «به طلعت مبارک» و سپس به «جمال قدم»، «حق» و «بهاء»

نامید و این لقب اخیربرایش باقی ماند. و این لقب را ازدعائی که شیعیان درسحرهای ماه مبارک رمضان می خوانند که از جمله آنست اللهم انی اسئلك من بهائک... گرفته است و بدین جهت پیروان حسینعلی را بهائی می گویند.

ازلیها: گروه دوم طبق قرار اول، برارادت به میرزا صبح ازل ماندند.

اعتقاد ازلی ها درمورد صبح ازل آن است که او خلیفه و جانشین باب است نه بهاء زیرا بهاء خود وکیل میرزا یحیی بوده و هیچ گونه سمت مستقلی نداشته است. بدین جهت پیروان او را بابی ازلی بایانی که منصوب به بیانند می گویند. رقابت آتش جنگ وجدال میان آن دو گروه میرزا یحیی را از خواب غفلت بیدار کرد و دانست که آن کلاه دراز درویشی را که برادرش برسرش گذاشته بود چه کلاهی بوده است که البته دیگرکاراز دست رفته بود، زیرا بهاء به نام یحیی و به عنوان وکالت او قلوب اکثربایان را به سوی خود جلب کرده بود. کارکه به این مرحله رسید لاجرم یحیی هم قیام کرد درحساب برادر خود مناقشه و مذاقه به کار برد و کار به آن جا کشید که آن دوبرادر مخفیانه زهر درغذای هم بریزند پس یحیی (چنان که بهائیان می گویند) درغذای بهاء زهر ریخت و بها(چنان چه بایان می گویند) درغذای یحیی زهر ریخت و خواست او را با سلاح سفید بکشد ولی هردو ازمرگ نجات یافتند.^{۴۲} چون هردو درخانه بودند لاجرم بهاء یحیی را از خانه بیرون و خودش با همت خستگی ناپذیری استقلال درکار پیدا کرد و شروع به ارسال مراسله، نامه ها و نشریاتی برای بایان نمود مبنی براین که او است آن شخص زنده ای که سزاوار رهبری مردم است و او است که درکتب باب به عنوان « من یظره الله» به وی اشاره شده، بلکه او بوده است که از زبان باب سخن می گفته و بلکه او بوده است که باب را فرستاده، چنان که قبل از باب مظاهر دیگر خود مانند زردشت و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد را فرستاده است!!

و سپس شروع به تالیف کتاب قانونی که آنرا «اساس اعظم» گذاشت، کرد.

میرزا حسینعلی بهاء در همان جا نامه ای برای ناصرالدین شاه نوشت ولی آن را در سال چهارم ورودش به عکا به وسیله

میرزا بدیع خراسانی برای شاه به این شرح فرستاد.

^{۴۲} ایضا، ص ۲۲۵

ما قرئت ما عندنا من المعلوم وما دخلت القلوب من مسطر
 المدعية الخركت فيها لوقن بان لست من الكاذبين هذا
 وندقة تركها اذ نال من متعة رتب العز الحبيب هل لي ان اعرف
 عندهم ويا رب ارحمنا صافات لا صفات لا صفات والصفات
 ما يتحركنا كيف تريد لير للعدم وجود تلقاء العدم قد جاء
 امره المرور وانطق من كوي بين العالمين اق لرا ن الا كفا
 تلقاء امره قلبي من زيادة ذلك الخرن التجم هل بعد
 احد ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يدعيه من طلب العنا
 من كل وضيع وشريف لا مؤال من علم العالم امره القدر
 الا ان كان مؤتيا من لدن مقتدر قد ير بطابق العلم
 الا علم ويقول لا يقتدر ان اقتصر لحسنه والاطمان ما علم
 ان قلت بين اسمي وبين الخرن لامل ليك من لوقية
 علم العلم والا حبان كذلك كان الحكم من لدى الحكم
 من قول قل يا سلطان فانظر بطون العدل الى الخادم ثم
 الحكم بالحقين يا ورد عليه ان الله جعلت ظله بين العنا
 وامة قد دته ان في البلاد ان الحكم بينا وبين الذين لونا
 من دون جنة ولا كاي منير ان الذين في جنة يتكلمون
 لا نعمهم والنداء جعلت لفضلنا اراد ان يتكلم بالحق
 الفصل في نقل الي عين العدل كان ذلك على القول

ان سلطان ٦٨

يا سلطان في قسم من العلم الا علم وما يدعيه الله
 ان ان سدره النور في ذكره صومير كنهها وطاق الوجود
 لي لعل العلم لا يروى في الوجود الا خلق صفة العبودية
 احرفه عندك تتحمل ان لا تتوجه الى ان كان انوار الوحي
 ولا تخاف ان لا تملك الا لا تعرفه العلم والاعمال
 الملة الا ان جعلت الملة العلم الا لا تعرفه العلم والاعمال
 ما لله مسموعا ومن الناس من قال ان العلم ما اراد الا ان الله
 وانه من قال له اراد الله ان نفسه بعد الله وما صدر في الخ
 الا من علم في نفسه وولاه كنه في كل الا حبان في غير البلاد
 التي ما اطلع بها لست الا ان الله قد كان علمه ان قوله علمه ان
 اضمرت فيما احقره في حكم من لا يال الرفع في الغيب الكبار
 امره في الغيب لا يكره ذلك الا ان كان عن المتدبر حرمه والله
 لا يروى في نفسه الخيرة في كل من ان علمه في الغيب انما عجز ان
 يتكلمون لغيرهم وما من في الغيب انتم الموعودون في قوله
 يومئذ لا يجرون الا نفاهم جميعا ولا يفتيل ومنهم من قال ان كنه
 بعد الله في جميع كل حال لا الا في الامور والديون بشتم الخ
 الحمد والثناء لظلمه ليعتد اليه في صفا صفاته العلم والاعمال
 وجه في الكون لانتها وهم تحت حجة الله على ما سوه وخصه حجة
 التوحيد عليهم واما الخرن في علم الله كل نفس الله والمرن

٦٩

از بد اقبالی حامل نامه چنان شد که؛ وقتی در اثناء صید و شکار با شاه
 روبرو شد، ناگهان به طوری غیر عادی فریاد کرد: پادشاه! قد جئتک من
 سبابنباء یقین^{۴۳} پس اطرافیان شاه وحشت کرده، او را گرفتند و به قتل
 رسانیدند.^{۴۴}

این نامه هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی نوشته شده است:

« شاه! من از عباد بودم و برمه‌دار (گهواره) خوابیده بودم، نسیم سبحان
 بر من وزید و علم ما کان را به من تعلیم کرد. این علم از خود من نمی باشد
 بلکه از طرف خدای عزیز علیم می باشد. به من امر فرموده که میان آسمان و
 زمین فریاد کنم، بدین وجه چیزی که اشک عارفان را جاری می کند بر من
 نازل شده من علمی که نزد مردم می باشد نخوانده ام و در مدرسه ها وارد
 نشدم، از مردم شهری که من در آن بودم سوال کن؛ تا بدانی که من از
 دروغگویان نمی باشم. این برگی است که بادهای مشیت
 پروردگار عزیز حکیم تو آن را به حرکت در آورده است.» و از جمله عبارات
 نامه اینست:

« شاه! اگر صدای قلم اعلا و آواز کبوتر بقا را بر شاخهای سدره المنتهی

بشنوی که خدای موجد اسما و آفریننده زمین و آسمان را ذکر می کنند، هر آینه تو را به مقامی که، جز تجلی حضرت
 معبود دیده نمی شود، میرساند و خواهی دانست که پادشاه در پیش تو کوچکترین چیزی خواهد بود که آن را برای
 هر کسی بخواهی واگذار می کنی و به سوی افقی به انوار روجه الله روشن است توجه می کنی... پادشاهها قسم به خدا اگر
 آواز کبوترانی که با الحان گوناگون بر شاخه های درختان به امر پروردگار رحمن تو آوازه خوانی می کنند بشنوی هر آینه

^{۴۳} جمله ایست که هدهد به سلیمان گفت یعنی از شهر سبا خبر قطعی آورده ام.
^{۴۴} ز عیم الدوله، مفتاح، باب الابواب، ص ۲۲۶.

پادشاهی را پشت سر خواهی انداخت و به سوی منظر بزرگی که کتاب فجزازفاق آن دیده می شود توجه خواهی کرد و آن چه را در نزد تو می باشد برای به دست آوردن آن چه در نزد خدا موجود است اتفاق خواهی کرد، زیرا نفس خود را در مقام عالی عزت و استعلا و منزلت سامی عظمت و استغناء خواهی دید این چنین درام البیان از قلم رحمن مسطور گشته خیری نیست در ملک و دولتی که امروز در دست تو می باشد؛ زیرا فردا به دست غیر از تو خواهد افتاد.

لوح استغاثه ی میرزا حسینعلی بهاء به ناصرالدین شاه قاجار

آن چه را خدا برای اصفیاء خود برگزیده برای خویش اختیار کن؛ زیرا خدا در ملکوت خود پادشاهی بزرگی عطا خواهد فرمود... تا آخر آنچه در این رساله طویله ذکر نموده است.

به هر حال در نزاع دو برادر چون کار اصیل و وکیل یا وکیل و اصیل (چنان که آن دو فرقه می گویند) به مجادله بلکه به مقابله کشید، یکی از بزرگان بابی ها به نام سید محمد اصفهانی به دسته میرزا یحیی پیوسته، شروع کرد که حقیقت امر را چنانچه عقیده خودش بود روشن کند و پرده از روی کار بردارد، در این بین یاران میرزا یحیی پیوسته مراقب اعمال بهاء و فرصت او بودند هر چه را بهاء راست می کرد آقا کج می ساخت و هر چه را درست می کردند با مهارت مخصوص به خود می شکستند. بعد از این جریان آقا جان بیگ مراغه ای آذربایجانی ایرانی ای که در قشون عثمانی دارای درجه «امیر آلی» بود به میرزا یحیی پیوست که با پیوستن وی مصیبت بزرگتر شد تا کار بدان جا رسید که بیم شورشهای خونینی می رفت که در اثر آن روابط دولتین نزدیک بود تیره گردد.^{۴۵}

ادامه دارد ...



پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

bahatismiran@bahatismiran.com

bahatismiran@gmail.com

info@bahatismiran.com

bahatism1@yahoo.com

